بررسی شد
۳۷ - ۶

۹۵۵۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب رساله ادیب الممالک در شطرنج
مؤلف
موضوع
شماره قفسه ۲۰۶۰۴
ف ۷۵۸۷
شماره ثبت کتاب
۲۶۲۹۷
۱۰۴۲۳

خطی - فهرست شده
۷۵۸۲

(اصطلاحات و لغات ایز هر دو لعب بزبان فرانسه)

Les echecs	(شطرنج)	La case	(…طرنج)
Le roi	(شاه)	Le trictrac	(…)
Le reine La dame	(وزیر) (دیز)	Le dé	(…)
Le fou	(فیل)	La partie	(…)
Le cavalier	(اسب)	Le pari	(…)
La tour	(رخ)	La gageure	(…)
Le pion	(پیاده)	Gagner	(…دن)
La pièce	(مواد)	Perdre	(…خت)
L'echec	(کش)		
Le mat	(مات)		
L'échiquier	(صفحهٔ شطرنج)		

کتاب النحو والنرجح فی النرد والشطرنج

بسم الله الرحمن الرحیم

امّا بعد این نامهٔ کم بها را این بنده که محمد صادق الحسینی از نژاد قائم‌مقام بزرگ فراهانی که پیشخدمت بار همیون اقدس سلطانی و آدیب‌الممالک لقب دارم در ماه صفر المظفر سنهٔ ۱۳۱۴ هجری در دار الخلافهٔ طهران در معرفت نرد و شطرنج نگارش دادم بدانکه لعب الملوک بر دو گونه بود و این هر دو در سلک علوم و فنون بشمار آیند نخستین بازی شطرنج و دیگر نرد باشد

مقدمه محتوی بر سه فصل است

فصل اول در بیان تاریخ نرد و شطرنج و مخترع این هر دو

چنانچه ظاهر است بواسطهٔ قدم ازمنه و اندراس کتب در تاریخ ظهور و مخترع این دو صنعت شگرف اختلاف فراوان باشد از انجمله بعضی نسبت اختراع شطرنج را بمردم چین داده‌اند و تازیان توهم کرده‌اند که مخترع آن ابوبکر محمد بن یحیی الصولی معاصر خلفاء عباسی و ندیم آنهاست ولی هر که را فی الجمله اطلاعی از تواریخ متقدمین باشد خواهد دانست که هیچیک ازاین دو عقیده را اصلی صحیح و مأخذی درست نباشد و غالب مورخین بر آن رفته‌اند که این صنعت از حکمای هندوستان بدست آمده است و شرف مسابقت در این میدان ایشان را بوده اما در دو چیز اختلاف دارند یکی در زمان ظهور و دیگر در شخص واضع با اینهمه از مطالعه کتب معتبرهٔ تاریخیه که مورخین ایرانی و یونانی نگارش داده‌اند همینقدر میتوان یقین حاصل نمود که شطرنج و نرد و دامه و کوس تقریباً در یک عصر ایجاد شده‌اند ولی از معلوم نمیشود کدام یک قبل از

حصهٔ چچ

دیگرے اختراع شده بعضی گفته اند که مخترع شطرنج ستبر داهر

هندیست که پدر بلاج مقامر معروف بوده وآنرا بنام و دستور شهرام

ملک هندوستان اختراع نموده با امینی از دربار سلطنت هند برای نوشیروان

ملک الملوک مملکت عرب و عجم روانه داشته (بوزرجمهر حکیم)

پسر سوخرا که به بوزرجمهر فیلسوف شهیر و معروفست در پیشگاه کسروی رتبهٔ

وزارت داشت بدون اینکه بازی آنرا از کسی فراگیرد یا حرکات مختلفهٔ آنرا

شناخته باشد بصفای ذهن و قوت فکر و جودت قریحت خود مهره ها را

از یکدیگر تمیز داده و هر یک را حرکت و دستوری که دانشور هندی ترتیب

داده بود براند و با معتمدی که از نزد ملک هند آمده بود بازی کرده او را مات

نمود و کرت دیگر نیز بهمان ترتیب با وی مراهنه بازی نمود و این مرتبه او را لات

کرد امینست که مردم آسیا را عادت بران شده که لات را باختهٔ شمارند

انکاه

انگاه حکیم مومی الیه صفحهٔ نرد با سی مهره و سه تاسه ترتیب داده بهندوستان

و حکمای هند دران صنعت لشگفتی ماندند و هیچکس از عهدهٔ لعب آن بر نتوانست

آمد مگر بعد از آموختن حکیم ابوالقاسم فردوسی فرماید بیاورد شطرنگ

بوزرجمهر پراندیشه بنشست و بگشاد چهر خرد با دل روشن انباز کرد

باندیشه مر نرد را ساز کرد یکی رزمگه ساخت شطرنگوار دو رویه بر

آراسته کارزار [۲] جلال الدین سیوطی در کتاب اوائل گوید)

نخستین کسیکه بازی نرد آموخت و مخترع این صنعت نیز گشت مردی مجوس بود (فرس)

نام در زمان سلطنت (نسیب بن بهمن الاکبر) در هندوستان و غرضش از این

بازی آن بود که مردم خود را اندرز کند تا بدانند که کاسبی و کسب روزی بسته

بتقدیرات یزدانیست نه تدبیرات انسانی چنانچه انوری گوید

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال بر خلاف رضاست

هزار نقش آرد زمانه و نبود یکی چنانکه در آئینهٔ تصور ماست

كم عاقلٍ عاقلٍ اعيت مذاهبه وجاهلٍ جاهلٍ تلقاه مرزوقاً

هذا الذي ترك الاوهام حائرة وصير العالم النحرير زنديقا

انگاه در مقابل این صنعت مردی

از حکمای هند در زمان سلطنت (تلهیت) یا طلخند بازی شطرنج را

مخترع شد و میخواست این نکته را مبرهن سازد که پیروزی نتیجهٔ پیش بینیست

و هر کس فاقد تدبیر باشد البته دشمن بر او چیره شود و سرانجام در کار خود فرو ماند

چنانچه متنبی گوید

الرأي قبل شجاعة الشجعان هو اول وهي المحل الثاني

و ابوالقاسم فردوسی هم درین معنی که متنبی گفته است

شنیده ام که تهمتن و چشم روئین تن به تیر رای تهمتن بخست نه بتیر گران

اگر نبودی

اگر نبودی تدبیرهای سیمرغی کسی ز رستم دستان ندیدی ان دستان

بعضی گفته اند که مخترع شطرنج بلاج بن بستر هندیست و آنرا بجهة یکی از

سلاطین هند اختراع نمود و سبب آن بود که پادشاه گیتی را بدرود گفت و

مادرش نمیدانست زیرا احدی را آن زهره و یارا نبود که چنین حکایت موحشی را باو

گذارد ناچار پس از چندی که مملکت درهم شده بود وزراء متفق شدند که برادر

کهتر سلطان را بر تخت فراز آرند و مملکت با وی سپرده شود خواستند مادرش را

بیاگاهانند حکیم مزبور که مخترع هرگونه فنون بود این مهره ها را برین نطع بساخت

و بدستوری که متداول است بازی آغاز کرد تا وقتی این نطع را نزد ملکه آورد

و با وی بازی نموده شاه او را مات ساخت ملکه پرسید اکنون چارهٔ این کار چیست

و شاه را چه باید کرد حکیم زمین ادب بوسیده گفت بقای عمر خاتون باد این کار را

چاره نباشد و قضای آسمانی شاه را مات نموده و هیچ تدبیر درین باب کارگر

نشود جز اینکه مهره‌ها از نطع برچیده شوند و پادشاهی دیگر بران بنشانیم که
بقوت هوش درک معنی فرمود و پای شکیب در دامن تسلیم پیچیده تخمی نفرمود
و مادام الحیوة بدین بازی پرداخته خاطرش بدان مشغول کردد حکیم ابوالقاسم
فردوسی نظیر اینداستانرا در قصهٔ دو نفر شاهزادهٔ هند که از یک مادر و دو پدر
بودند بنظم آورده و در شاهنامه تماماً مسطور است ولی چون غالباً نظر حکیم بر
مسموعات بوده چندان محل اعتنای مورخین نیست

اما بجلاج اگر واضع این فن هم نباشد البته چنانکه مشهور است از اساتید
معتبر این صنعت بشمار آید چنانچه شیخ فرموده

من سخن راست نوشتم تو اگر راست نخوانی   جرم بجلاج نباشد که تو شطرنج ندانی

وحکیم افضل الدین خاقانی راست

هفت هارون بر در سلطان غیب   از چه شان فرمان روان دانسته‌ام

هفت بیدق بر در شاه قدر   از چه سان بجلاج سان دانسته‌اند

وامیر الشعراء رضا قلیخان هدایت فرموده

سخن که بارد گفتن چو من بهر شیوه   گرو که داند بردن ببازی از بجلاج

علاء الدین اسکواری شیخ زاویه و خادم بقعهٔ سلطان سلیمان عثمانی
در کتاب محاضرة الاوائل و مسامرة الاواخر که در شهر رجب سنهٔ ٩٩٨ هجری از
تالیف آن فراغت یافته چنین آورده است که اول کسی که باختراع نرد بازی
نرد پرداخت (شاپور بن اردشیر) دویمین سلاطین بنی ساسان
بود رقعهٔ آنرا بسطح زمین تشبیه کرده و قسمت چهارگانه را بالفصول اربعه مانند نمود
و سی دوازده خانه را مشابه عدهٔ شهور آورد و خصالرا که عبارتند از دادها
و مراهنات نمونهٔ آمال و امانی دانست که آدمی بکمان خود در طلب هر چیزی بسبب
آنها سعی کند و مهره‌های شاخص را که بر آن رقعه سایر باشند از ایام شهور نمونه

کرفت و سیاهی و سپیدی آنها را بار روز و شب همرنگ نمود و کعاب سه
گانه را که تا سکان باشند از قضایای سماویه و حوادث روزگار مثال آورد
که بامراد احدی راست نیاید و بکام کسی در نگردد نعم ما قیل

آسمان تخته و انجم بودش مهرهٔ نرد   کعبتان مهر و مه و پیر فلک نرادست

تو بدین تخته و این مهره و این طرفه حریف   چشم داری ببری عقل تو بی بنیادست

مطایبه یکی از ظرفا گوید دو چیز است که آدمی هر چند حازم باشد
بران دو دست نیابد و هیچیک را باخود رام نکند و این هر دو گوشتی بی
استخوان و استخوانی بی گوشت باشند

این کار جهان چو کعبتین است و چو نرد   نامرد ز مرد می‌برد چون کرد

تا عتیق دیگر از مورخین ایرانی نسبت این اختراع را بشاهنشاه اردشیر
بن بابکان سر حلقهٔ ملوک بنی ساسان داده‌اند و وی نخستین پادشاهیست

که در ایران لقب شاهنشاهی یافت (اغاثانجلوس) مورخ یونانی
منشی (تیرداد ملک ارمن) که معاصر اردشیر بوده نام ویرا
(ارتاکزرسس) ضبط کرده و معین است که اینگونه تصحیفات و
اختلافات بواسطهٔ نقل کلمه است از خطی بخط دیگر و جلوس اردشیر در سنهٔ ١٩٦
بعد از میلاد مسیح بوده درانصورت اگر نرد از مخترعات دوره بنی ساسان
باشد البته بعد از میلاد اختراع یافته است و حال آنکه مورخین اروپ میگویند
اگرچه ما را تاریخ صحیحی از زمان ظهور آن در دست نیامده است ولی همینقدر
میدانیم که در سنهٔ ٨٠٠ قبل از میلاد بعضی از مردم آسیا آن بازی را شناخته
و فرا گرفته‌اند و معلوم نبود که در کدام عصر یا بفکر کدام حکیم پیدا شده احتمال
قوی آنست که حکمای چین یا هند آنرا ایجاد کرده باشند و گویند که
این دو بازی در مملکت اروپ متداول نبود مگر بعد از آنکه اهل صلیب از

فلسطین خروج نموده باروپا مهاجرت اختیار نمودند و بواسطهٔ توطن آنها
این هردو علم در آن صفحات شایع شد مؤلف تقویم التواریخ که محل
تصدیق واعتنای مورخین زمانست میگوید اختراع نرد و شطرنج در سنه ۱۲۲۹
قبل از هجرت بوده و با این حساب اقوالی که بیان کردیم تماماً مردود
و خالی از اعتبار باشند زیراکه بگفتهٔ مؤمی الیه میلاد حضرت مسیح علیه السلام
از وقایع سنهٔ ۶۲۱ قبل از هجرت بوده و ظهور بنی ساسان را ۳۴۸۱ سال
مقدم بر هجرت نگاشته مع ذلک فاصلهٔ تقدیم ایجاد نرد و شطرنج
بر مقدمهٔ میلاد ۶۰۸ سال است و تقدم میلاد بر ظهور بنی ساسان
که اردشیر و شاپورها و انوشیروان از آن طبقه میباشند
مدت ۱۸۹ سال خواهد بود در این صورت نمیتوان گفت که این بازیها از
موضوعات عصر بنی ساسانست والعلم عند الله تعالی

فقط

فصل دویم در تصحیح نام شطرنج و نرد و لغات اصلی آنها

بدانکه شطرنج کلمه ایست معرب یا مأخوذ از (شاتورانگا) که بزبان هندی
و سنسکریت بمعنی شهماتست یا از شترنج بروزن صد رنج که بسیار پنج (رجی کهار که مهراژ) بوده
اقسام غله را گویند که بهم آمیخته باشند که بصورت مخالفند مانند گندم و
نخود و باقلا و عدس و ماش اگر از آن نان پزند نان شترنجی گویند و اگر
آش ترتیب دهند آش شترنجی نامند شیخ اوحدی در جام جم فرموده
سفرهٔ چرخ و نان شترنجی چیست تا بر سماط او گنجی
هدایت الله باشی طاب ثراه در فرهنگ انجمن آرای ناصری گوید که لغت
شطرنج را بمعنی بازی معروف صاحبان فرهنگ نیاورده اند ولی با این لغت
مناسبتی تام دارد زیرا چنانچه آش شترنجی از غلات مختلفه ترتیب
یافته است بازی مزبور نیز از آلات مختلفه ترکیب بهم رسانیده

۲ حکیم سنائی آن را صورت نمود
در قصیده‌ای شطرنج خوانده چنانکه گوید
گفتیش لب بنده و از یک نام ... صفت
نرد بازی و شطرنج نام زند

ملک الشعراء فتحعلیخان کاشانی متخلص بصبا فرماید
شاهی که شهان هفت اقلیم مانند برش چو شاه شترنگ
یا از سترنگ که نباتیست شبیه بآدمی که در ولایت چین روید و نگونسار بود
چنانچه ریشه اش بمنزلهٔ موی سر باشد و نر و ماده دستها در گردن هم آورده
و پاهها درهم محکم ساخته باشند و نر را پای راست بر پای چپ ماده افتاده
و ماده برعکس باشد گویند هر که آنرا بکند فی الفور بمیرد از این روی اطراف
آنرا خالی کرده و سگی را بر آن بندند و آن سگ را برانند تا آن گیاه کنده شود
لهذا آنرا سگ کن نیز گویند حکیم سنائی گفته
قهرش ار سوی چین کند آهنگ اهل چین را دمانی از سترنگ
حکیم فرخی راست
همیشه تا بزبان گشاده و دل پاک سخن نگوید همچون تو و چو من سترنگ

۲ عامه بند ارند که

مرحوم هدایت الله باشی فرموده است
اثر مهر ش گر باد برد جانب چین جان بطوق آرد چون مردم اندر سترنگ
آنرا استرنگ نیز نامند و دیگر از اسامی آن مهر گیاه است (من گفته ام)
سیرت انسان تو ابا بدار از آنک مهر گیا نیز شد بصورت انسان
و نیز من گفته ام
دفعه‌ی نچشاند ثمر نخلهٔ حزم ما حلقیت ندارد اثر مهر گیائی
دیگر از نامهای آن مردم گیاه است (خاقانی شیروانی راست)
من همی در هند معنی راست همچون آدمم وان خران در چین صورت راست چون مردم گیا
و دیگر (ابروا) باشد که معرب آن یبروج و یبروج الصنم
و یبروج الصنم با جاء حطی نیز باشد) اگرچه قدما منبت آنرا
منحصر باراضی چین دانسته اند ولی من که امیری هاشم نر و مادهٔ آنرا در خراسان

دیدم که از هزار مسجد آورده بودند و در آن حدود بلکه در سایر بلاد ایران

وفور دارد (هدایت در فرهنگ انجمن آرا گوید)

که بازی شطرنج را چون بشکل آدم و اسب و فیل از چوب میتراشند و شبیه

بآنها ساخته میشود باین مناسبت (سترنک) گفته اند و شطرنج معرب

گشت چون هندیها بزبان اردو شطرنج را (چترنک) میگویند میتوان

گفت شاید لغت اصلی همان باشد و این کلمه مخفف (چترواورنک) است

یعنی رایت و سریر که از مخصصات ملوک است و علامت آنها با رخ و فیل همراه

باشد یا مخفف (چتو رنک) باشد یعنی نقش پرده و این حالتیست که شاه را

پس از مات شدن عارض شود زیرا (چتُو) بفتح اول و ضم ثانی

بمعنی پرده باشد (نوادری فهستانی گوید)

دگر زیاحین چون دختران دامن کش گرفته گرد خواتین گل ز رشک چتو

و شاید گفت که لغت اصلی آن (شهرنک) بوده و آنرا تعریب نموده شطرنج

خوانند (شه) مخفف شاه است و (رنک) بمعنی قمار باشد یعنی قمار

شاهانه یا قمار با شاه و این معنی خیلی مناسب است وجه دیگر

رنک بمعنی رنج و سختی باشد چنانچه حکیم سنائی غزنوی فرماید

آنکه بی رنگ نزد تر ابی رنگ هم تواند که داردت بی رنگ

وجه دیگر رنک بمعنی فریب باشد یعنی فریبنده شاه بدو معنی

وجه دیگر معرب (شاه نونک) باشد زیرا که ترنک بفتحتین

غرقاب را گویند چو در این بازی حالت شاه پس از مات شدن مانند حالت

غریق است که در چارهٔ خود فرو مانده وجه دیگر (شاه تِرنِک)

تعریب و تخفیف داده شطرنج خوانند و ترِنک بکسرتین بمعنی محبس و زندان

آمده است این معنی نیز بالنسبه باغلب معانی مقصود ما اقرب و انسب است

وجه دیگر صدرنک بسبب صدرنج ... وجه دیگر ... (الغاز اللعب) خوانند ... صدرنک ... (الوان) ...

زیرا که شاه بعد از مات شدن در بند است و بهیچ فدیه و حیله خلاص نیابد

وجه دیگر (شت و دنک) بوده معرب و مخفف گشته

زیرا (شت) مخفف شتل است چنانچه خسرو گوید

آنچه او برده حرام است نباید در دست یا مجاهز ببرد یا شتل قران باشد

و (دنک) بمعنی سیم و زر دزدی یا معانی سابقه باشد و اغلب معانی

رنک با این کلمه درست آید و ما آنها را یکان یکان برشماریم از جمله معانی

رنک که در این موقع مناسبت (مایهٔ اندک باشد) زیرا شتل شطرنج

از سایر اسباب قمار اندک مایه تر است دیگر مکر و حیله (اذری گوید)

مشعبد آمد پروین او که در دل او چو هم مرد مشعبد همی نماید رنک

دیگر (بهره و نصیب) (سنائی غزنوی فرموده)

اندوه خال و غم بگذار تا شوی شاد خوار و برخوردار چون زرت باشد

از تو جوید رنک چون شوی مفلس از تو دارد ننک دیگر

مکار و محیل) دیگر (بد) دیگر (خیاث) دیگر (رونق)

مولوی قدس سره السامی فرماید

چون کم نشود سنک چون بد نشود رنک بازار مرادیدی بازار دگر رفتی

دیگر بمعنی (خجالت و شرم) باشد رضی الدین نیشابوری راست

در ثنای هنرت از آن نکمست گر تو بوی کرم نمی آید

خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل صفهانی گفته است

زناز کی رخ معنی آن چنان روشن که رنگ آرد از آن لالهای نعمانی

دیگر از معانی آن خون است امیر خسرو دهلوی گوید

شاهان که بکینه در ستیزند شمشیر کشند و رنک ریزند

دیگر (تونست) فرخی گوید رنگ از روز غمین گردد

بی رنگ شود که آرامگه شیر بیارامد رنگ و (شش رنگ)

با این همه معانی درست آید **وجه دیگر** این کلمه در اصل (شاترنج)

بوده و ترنج در فارسی چین و شکنج و سختی و کوفتگی و بدحالی و درهم شدن

و تنگ گرفتن باشد و ترنجیدن مصدر آنست (شتربه رنگ)

نام یکی از پهلوانان قدیم بوده معاصر ضحاک تازی که بصفت حکمت و کمال

آراسته و در محضر ضحاک اعتبار و تقربی فزون یافته بود و مردم را بدین خود

دعوت مینمود و جمعی با وی گرویدند و عقیده اش آن بود که طبیعت رب الارباب

و مسبب الاسباب است و موجودات بخیره مانند گیاه برویند و بریزند و برآیند

و تا هست چنین خواهد بود میشود گفت که شطرنج از موضوعات آن حکیم بوده

و بنام وی منسوب شده و از کثرت استعمال در السنهٔ مختلفه تغییر یافته زیرا که

زمان این اختراع با عصر حکیم مزبور یکی بوده است یا اینکه صورت مهره ها و

دیگر

رجعت متوالی سواران و پیادگان را پس از گشتن بتصورات حکیم مزبور

تشبیه نموده اند از حقیقت هیچکس آگه نشد هر کسی حرفی زجایی بزند

و بپارسی شطرنج را (آوند) گویند چنانچه من گویم با مراعات نظیر در این بیت

در مدح امیر نظام ایده الله تعالی

اسبش چون رخ نهد بپرهٔ دشمن پیل مالش چون پیادهٔ آوند

و بعربی آنرا شطرنج خوانند و این معرب (شترنگ) یا مانند آنست

که تازیان دران تصرف کرده از خود شمرده اند و گویند بکسر شین معجمه و سکون

طاء مؤلفه و فتح راء مهمله و سکون نون و جیم بر وزن (جردحل) علم

از برای لعبی مشهور و قرائت آن با فتح شین جایز نیست ولی با کسر سین مهمله

بجای شین معجمه قرائت جایز است زیرا که اگر با شین معجمه قرائت شود

اشتقاقش از مشاطره باشد یعنی مقاسمه بین اثنین و هرگاه با سین مهمله

[illegible]

قرائت شود اشتقاقش از تسطیر است که بمعنی صف آرائی و تعبیهٔ جنگ

باشد و نیز گویند (سطرنج) با سین مکسورهٔ مهمله شترقوی را گویند و چون

در این بازی تازیان زهر دو سود و شتر گذاشته بودند از این روی

بنام یکی از افراد اجزاء خود از قبیل تسمیهٔ کل باسم جزء معروف شد

در تصحیح لغت نرد

(نرد) در لغت پارسی پله و درج را گویند چنانکه نردبان که آنرا نردبام

نیز گویند یعنی پله که از برای صعود ببام ساخته اند بعضی گفته اند نرد

تنهٔ درخت باشد که آنرا بعربی ساق گویند و مناسبت در تسمیهٔ نرد

آنست که با معنی اول مهره ها را درجات صعود و نزول است مانند کسی

که از بام فرود آید یا فرا رود و با معنی دویم بازی مزبور اصل همه

بازیها است و باقی همه فرعند یا اینکه این صفحه را از چوب تنهٔ درخت باید

ساخته

ساخت و در این معنی سنائی گفته است

بر درختی کاینچنان مرغان همی دستان زنند زاندر خت امرود و شاخ و برگ و بیخ و نرد کو

و نیز عماد محمد با غزنوی را که از فحول شعراء بوده

ایخداوندی که فضل و فخر و عز و جاه تو آن چو بیخ است این چو نرد است آن چو شاخ است این چو بار

فردوسی در داستان رستم و شغاد گفته است

برادر ز تیرش نترسید سخت نهان گشت در پشت نرد درخت

وجه دیگر مخفف نراد باشد و آن چوب سخت جنگلی که تخته ها و صفحات

نازک از آن ساخته شود **وجه دیگر** مخفف (نردک) باشد که بمعنی

معما و لغز و چیستان است و مناسبت این معنی خود واضح است **وجه**

دیگر مخفف (ناردد) که در اصل نیارد بوده یعنی یا را از او قطع شده

چون شواند بمعنی توان ندارد و مناسبت آنست که حریفان را در این بازی

یار او توان نیست که باحسیار خود کاری کنند وجه دیگر شاید گفت

که در ابتدا (نورد) بوده و از کثرت استعمال نرد شده است و این قول با

هفت معنی از معانی نورد درست آید ۱ یعنی جنگ و خصومت و محا

که آنرا نبرد و ناورد نیز گویند و مناسبتش معلوم است ۲ بمعنی اندوخته

باشد زیرا که در این بازی اندوخته‌ها مصروف شوند حکیم نظامی گفته

در انبار آگنده خوردی نماند همان در خزانه نوردی نماند

۳ مخفف (نورده) است که بمعنی قباله و سجل باشد زیرا که صفحه آن مانند قباله

دارای سطور و جداول است ۴ مأخوذ است از (نوردیدن) بمعنی

رفتن و سیر زیرا که مهره‌ها همیشه از خانه حریف بخانه خود مشغول حرکت و

طی طریقند ۵ نوردیدن بمعنی پیچیدن است زیرا که لشکر یکدیگر مانند طومار

در یکدیگر همی پیچند ۶ نوردیدن بمعنی شکستن است که صفوف یکدیگر را

درهم می شکنند ۷ نورد بمعنی پسندیده و درخور و مناسب است

چنانچه حکیم کسائی مروزی گفته است

نورد بودم تا ورد من نورد بود برای ورد مرا ترک من همی پرورد

کنون گران شدم و سرد و ناورد شدم از آن سبب که بخیری همی بپوشم ورد

و مناسبت آنست که اینگونه بازی از سایر فنون قمار بهتر و پسندیده‌تر

باشد این بازی را بترکی (طاوله) گویند و بعربی (نردشیر) خوانند

بروزن اردشیر ابن قطعه مرا باشد

گویند در عمارت بابل بجای ماند این نکته یادگار ز شاپور اردشیر

گردون مقامر است و زمین نطع نرد او ما مردمان چو مهره شطرنج و نردشیر

فصل سوم در احکام و فتاوی شرعیه اسلامیه در لعب نرد و شطرنج

بر ما واجب است بیان این معنی که این هر دو بازی بنص آیت وافی هدایت

(اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَیْسِرُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ

فَاجْتَنِبُوهُ) در شریعت غرای مصطفوی ص ممنوع و داخل در ارجاس و

خباثت و در حرمت و ناشایستگی این هر دو اخبار نبویه و احادیث

ائمه اثنی عشر علیهم السلام بتواتر رسیده است و این هر دو لعب در کتب

فقهای امامیه رضوان الله علیهم حرام باشند اگرچه بی شرط و رهان

بازی شود و بیع و شرای آنها نیز جایز نبود و بران عقد بیع تعلق نمیگیرد

اما شطرنج از آن روز که یزید بن معاویه خذله الله و اخزاه در هنگامیکه

اسرای آل محمد ص را با سر پر نور حضرت سید الشهداء سلام الله علیهم بحضور

وی آوردند و محض استخفاف و اهانت بدین امر شنیع مشغول بود در نزد

مردم شیعی از نرد اقبح و اخبث است و اگر بار ها این طایفه شطرنج در پیش

نهند بعد از توبت و انابت کفاره آنرا لعن بر یزید دانسته و برا نفرین

کنند مگر ایزد تعالی بخشایش فرموده از این جرم بزرگ درگذرد

در عیون اخبار الرضا علیه السلام مرویست (مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ

أَوْ إِلَى الشِّطْرَنْجِ فَلْیَذْکُرِ الْحُسَیْنَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَلْیَلْعَنْ یَزِیدَ

وَآلَ زِیَادٍ یَمْحُو اللهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذٰلِكَ ذُنُوبَهُ وَلَوْ کَانَ کَعَدَدِ

النُّجُومِ) گویند وقتی امیر المؤمنین علیه السلام بسرائی وارد شد که مردم

آنخانه بازی شطرنج مشغول بودند این معنی بر خاطر مبارکش گران آمده فرمود

(مَا هٰذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی أَنْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ) یکی از بزرگان گوید هیچ شطرنجی باثروت ندیدم مگر بخیل بود و هیچ شطرنجی

فقیر را نیافتم مگر طفیلی میشد دیگری گوید تجربت کردم که هر شوخی گیک و

مزاج سرد و نادره بارده غالبا در اثنای بازی نرد و شطرنج گفته آید

اما بنا بر مذهب فقهای اهل سنت در حرمت و کراهت و اباحه نرد و شطرنج

اختلاف فراوان باشد از انجمله ابوحنیفه و مالک و احمد بن حنبل این هر سه آنرا حرام دانسته اند و جماعتی از فقهای عامّه که مجتهد در احکام و مفتی در قضایا بوده اند همچون حلیمی و رویانی آنها نیز حرمت این هر دو فتوی داده اند بیهقی روایت کند که محمد بن سیرین معتبر و هشام بن عروة بن الزبیر و بهز بن حکیم و شعبی و سعید بن جبیر با شطرنج بازی میکردند شافعی گوید سعید بن جبیر چندان مهارت داشت که شطرنجرا در پس سر مینهاد و دست بر آن بازی مینمود (من گویم) از شافعی می‌پرسید امثال این مسائل ~~که در این مورد میخواهد بیکناه را بجهت رفع بدنامی خود آلوده بتهمت سازد~~ سعید قدس سره از اعاظم رجال شیعه و خواص اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و همچو قتا زمانیکه حجاج او را بناحق شهید نمود عمر خود را

جز بذکر خدا یتعالی صرف ننموده و ابداً پیرامون لغو نگردید صیغلوکی باسانید خود از عمر بن الخطاب و ابوالیسر و ابوهریرة و حسن بصری و قاسم بن محمد و ابوقلابة و ابومجلز و عطاء و زهری و ربیعة بن عبدالرحمن و ابوالزناد روایات متعددة بر تجویز و اباحهٔ نرد و شطرنج آورده و از انجمله روایات ابوهریرة در تمام کتب فقهاء و محدثین عامّه مشهور و مسطور است ابوبکر صولی را کتابی در شطرنج و نرد باشد و در ان کتاب نوشته است که حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام بدین بازی اشتغال میفرمود من گویم انصاف بر هر شخص عاقل و دانا واضح و آشکار است که قطع نظر از مسئلهٔ امامت و عصمت و ترک متابعت لهو و لغو که از خصایص عاقلان و خردمندان است کسی که سرهای پدر و برادران را در محضر دشمن دین با نطع شطرنج در یکجا دید

باشد چگونه میتوان گفت که هرگز بسفرهٔ شطرنج نظاره کند یا با مردم شطرنجی قدمی بردارد

۲ اعتبار

عایشه زنی بود در سرای پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که در عداد زوجات آنحضرت و امهات مسلمانان شمرده میشد بعد از آنکه معویة بن خدیج محمد بن ابی بکر برادر او را در مصر کرفته و در شکم لاشه خری برنهاد و باتش بسوزانید امّ حبیبه دختر ابوسفیان که او نیز بواسطهٔ مزاوجت با پیغمبر رشک و رقابت با عایشه داشت قدری گوشت بخرید و آنرا کباب کرده نزد عایشه فرستاده تا اول کند و پیغام فرستاد که ملازمان برادرم پیکر برادر ترا در حال حیات بدینگونه بریان کردند عایشه بعد از شنیدن این پیغام شماتت آمیز لقمه را از دست بینداخت و چندان جزع کرد که از هوش برفت گویند عایشه از آن پس گوشت بریان

کباب بکلی نخورد آنان که این قصه را باور کرده اند چگونه باور دارند که علی بن الحسین ع پس از مشاهدهٔ آن اوضاع نام شطرنج برد تا چه رسد بدانکه میدان الستشا ایزد تعالی آنرا حرام فرموده است فتعالی الله عمّا یقول الظالمون علوّاً کبیراً

هم صولی در انکتاب گوید که سعید بن المسیب و محمد بن المنکدر و اعمش و ناجیة و عکرمة و ابواسحق سبیعی و ابن هشیم بن سعد و ابراهیم بن طلحة بن عبد بن عبدالله بن المعتمر نیز ببازی شطرنج اشتغال و مداومت داشتند و در انکتاب قریب بیست جزو که هر جزوی هشت ورق بود در احکام و اسانید اباحه و حلیت نرد و شطرنج نوشته و نیز بعضی از فقهای جماعت گفته اند که چون نهی صریح و منع صحیح از پیغمبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در این باب نرسیده است

لهذا اباحه آنرا حکم براصالت باقی ست مخفی نگویم در این فرقه صاحبان
هوش و ادراک بسیار است و در واقع اجتهاد شان بمقامی رسیده است
که با نص کلام الهی معارضه دارند الحق براینگونه مجتهدان هوشمند از هر
محقق نکته فهمی که بمطلب پی برده و قرآن مجید را بنظر اجمالی قرائت و
مطالعت کرده باشد آفرینها واجبست

علم در این دور برانداخته است   در پر سیمرغ وطن ساخته است

دیگر گفته اند که چون از بازی شطرنج تدابیر حروب دانسته میشود از این
روی مجاهدانرا لازم است که با موختن آن اقدام کنند مخفی نگویم
اگر افاضل سنی ملتفت باشند و بملک انصاف سیر کنند در کمال ادب
عرض میدارم که مخصوصا شطرنج باز بی‌صیه بازیها نشان از اشبل و ملول میگکنند بکار
حروب هم مشق و تعلیمی که در نظام این دوره متداول است بیشتر از شطرنج

مجوزین

مفید است تا این درجه که در کمال قوت قلب عرض میکنم میرزا ابن کوس هرگاه بجلاج معاهر
معروف حیات داشت قابل و لایق منصب نظامی نبود [illegible]
که اول مبارز متهور دنیا بود شطرنج را غلط بازی مینمود و همیشه مات
میشد پس آقایان اگر طالب علم جهاد ند بروند در میدان مشق روزی دو
ساعت تفنگ بدوش انداخته مشق کنند که هم ریاضت بدنی است
و هم در وقت جهاد لازم است که دانای این علم باشند زیرا که اگر دانا
نباشند بیشبهه هلاک خواهند شد از این گذشته آنوقت از فتوای
خلاف شرع و اجتهاد مقابل نص هم آسوده هستند اما قائلین بحریم
اقوی سندیکه در دست دارند آنست که از عبدالله بن عمر بن
الخطاب پرسیدند که در بازی شطرنج چه حکم کنی گفت هی شر من
النرد و چون نرد حرام است شطرنج از آن شنیعتر باشد

اما تاج الدین سبکی گوید که از این خبر معلوم میشود که ابن عمر نردرا
حرام میدانسته شاید بعقیدهٔ وی مباح بوده و این حکم را بعنوان فرض
حرمت تصور نموده باین معنی که اگر فرض کنیم حرمت نرد را شطرنج
از آن بدتر است یا اینکه میگوئیم ابن عمر در این باب اجتهاد نموده ما نیز بر
خلاف آن اجتهاد کنیم و نیز خواهیم گفت که ابن عمر از صحابه است و
قول صحابه بمصداق حدیث اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم
اهتدیتم سند است اما در صورتی حجت است که قول صحابی
دیگر با آن معارضه ننماید و در این باب جماعتی از مردم صحابی برخلاف
فتوای ابن عمر سخن گفته اند و هم میتوانیم حکم کنیم که غرض این مفتی
ظاهرا آن بوده است که مقامرهٔ نرد و شطرنج با مراهنه و عوض مبتنی
بر شر است و بدون آن جایز باشد اجریه از ابوهریره

روایت

روایت کند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند (کسانیکه با نرد و شطرنج
بازی میکنند سلام مکنید) اما این روایت اهم ست و ضعیف شمرده اند
و در نظر علمای عامه وقعی ندارد زیرا که یکی از رواة سلسلهٔ سند سلیمان
بن نجیح است که ابن معین انرا موثق نشمرده بلکه جرح کرده و بخاری و ابوحاتم
نیز مشار الیه را منکر الحدیث خوانده اند بعضی از فقهای اهل سنت
گفته اند که اگر شطرنج مانع نماز باشد حرام است و الا کراهت دارد
اما مواظبت بدان داخل در صغایر خواهد بود چنانچه غزالی در کتاب
احیاء العلوم) بدین معنی تصریح نماید هر چند ابن صباغ خلاف
عقیدهٔ اورا در کتاب شامل بیان کرده در حرمت نرد اخبار صحیحه متواتره
از رواة شیعه و سنی وارد شده است از انجمله صاحب مشکاة
این چند خبر با سند ذکر کرده است قال رسول الله صلی الله

[illegible]

علیه و آله و سلم من لعب بالنردشیر کمن غمس یده فی
لحم الخنزیر) دیگر فرموده است مثل الذی یلعب بالنردشیر
ثم یقوم فیصلی مثل الذی یتوضأ بالقیح ودم الخنزیر
دیگر فرموده است من لعب بالنردشیر (او بالنرد) فقد عصی
الله ورسوله) جار الله زمخشری که از فحول علمای عامه است
در تفسیر (کشاف) در بیان آیه وانی هدایت انما الخمر چنین بیان
کرده است که آنچه بدان قمار کنند در حکم میسر است مانند نرد و شطرنج و
امثال آنها و این روایت را از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله آورده است
که فرموده اند ایاکم وهاتین اللعبتین المشؤومتین فانهما
من میسر العجم و هم از علی علیه السلام روایت کند که آنحضرت
فرموده اند (ان النرد والشطرنج من المیسر) باز از ابن سیرین

نقل کند

این روایت در مسند امام احمد مذکور است ۱۲

این خبر از صحیح مسلم نقل شده ۱۲

نقل کند که گفته است کل شیء فیه خطر فهو من المیسر)
انتهی قول صاحب الکشاف) مؤلف گوید بارها میدیدم که
علمای مذهب شافعیه در مساجد و مدارس نطع شطرنج در پیش نهاده
همچابا بدان بازی میکردند و یکی از فضلای این طایفه کلامی بر سبیل
توریه تلفیق نموده که مراعات نظیر دران معلوم است و هو هذا
الشطرنج اباحنی فتی وهو الشافعی و صنعتیکه بکار برده این است
که از ترکیب و اتصال کلمه اباحنی و لفظ فتی اباحنیفه مسموع میشود
و اداء بامثال این کلمات یکدیگر را آزار نمایند چه خوش فرموده ابو المعین

ناصر خسرو العلوی قدس سره

می جوشیده حلالست بزعم نعمان — شافعی گوید شطرنج مباحست بخوان
صحبت کودک ساده زنخ را مالک — نیز داده است ترا رخصت و بخشیده جواز

می و شطرنج و لواطت بطریق سه امام — مر ترا هر سه حلالست هلا سر بفراز
اگر این دین خدایست و حق است و صواب — نیست اندر همه عالم نه محال و نه مجاز
هم ازان کاینها بر دین محمد کردند — گر ظفر یابد بر ما کند ترک و طراز
لاجرم خلق همه همچو امامان شده اند — یکسره مسخره و مطرب و طرار و طناز

عربیه

اذا کان رب البیت بالطبل ضاربا — فلا تلم الصبیان فیه علی الرقص

دیگر هم ازوست

شافعی گوید شطرنج مباحست مدام — گیج مبازید که جز است نفرموده امام
بوحنیفه بازان گوید در باب شراب — که بجوشان و بخور تا نبود بر تو حرام
حنبلی گفت چو در بند غم اندر مانی — قدری بنگ بناول کن سرخوش بخرام
ور کنی پیروی مفتی چهارم مالک — آنهم از بهر تو تجویز کند وطی غلام

بنگ و

بنگ و می میخور و کون میکن و میباز قمار — که مسلمانی ازین چار امام است تمام
نظیر این کلمات ابیات علامه محمود بن عمر الزمخشری است که میفرماید

اذا سئلوا عن مذهبی لم ابح به — واکتمه کتمانه لی اسلم
فان حنفیا قلت قالوا بانني — ابیح الطلا وهو الشراب المحرم
شراب جوشیده ثلثان شده ۱۲
وان مالکیا قلت قالوا بانني — ابیح لهم لحم الکلاب وهم هم
وان شافعیا قلت قالوا بانني — ابیح نکاح البنت والبنت تحرم
وان حنبلیا قلت قالوا بانني — ثقیل حلولی بغیض مجسم
وان قلت من اهل الحدیث وحزبه — یقولون تیس لیس یدری ویفهم
تعجبت من هذا الزمان واهله — فما احد من السن الناس یسلم
واخرنی دهری وقدم معشرا — علی انهم لا یعلمون واعلم
ومذ افلح الجهال ایقنت انني — انا المیم والایام افلح اعلم

والخوض جری علی اللسان

معنی این بیت آخر مستور شد

تن بنده که نگارندهٔ این اوراقم) نظر بمتابعت شرع شریف و پیروی

پدران و نیاکان کرام هم اقدام باین امر از شت و مرتکب آن مانند سایر

گنهکاران و اشرار هم و بهیچگونه کرد قمار نگردم

دفتر بدبستان بود و نقل بازار وین نرد بجائی که خرابات خراب.

امّا چون دانستن این فن از لطایف لازمهٔ ادبا و ندیمان اکابر و ملوکست

و باید بر حسب ضرورت سیرهٔ قوم را مردم روزگار در پیش گیرند از این روی

بنبشتن این کلمات که فقط مقصود اصلی از آن تذکرهٔ خواص و اشاعهٔ فضل

خود بود پرداختم امّا برادران و اخلاف و معاشران و احلاف خود را

بذات حضرت باری عزّ اسمه و حقیقت انصاف و مروّت و جوهر انسانیت

و کمال سوگند میدهم که این نامه را بدست مردم بی پروا و مقامران بی

باک که مخرّب خاندان عزت و حمیّت و اعادی راحت هموطنان ما هستند

ندهند و از امثال آن بیچاره صرف نظر نمایند تا سیئات آنان نیز مزید

ثقل کفهٔ من نباشد و در محضر باری تعالی پیش از این مأخوذ و مسئول نگردم که

مولوی فرماید

بد گهر را علم و فن آموختن دادن تیغ است دست راهزن

تیغ دادن در کف زنگی مست به که آید علم نادان را بدست

باب اوّل در بنای صنعت نرد

مخفی نماناد که تقدیم شطرنج بر نرد از جهات عدیده واضح است

ولی چون هموطنان ما بر بازی نرد مشتاقترند لهذا بسبب این اهمیت

بیان و را بر شطرنج مقدم داشتیم بدانکه نرد تخته ایست

محتوی بر دو قسمت که هر قسمت را دو گوشواره بود و در هر گوشواره شش خانه

باشد و آنرا در قدیم سی مهره و سه تاسه و هشت بازی و هفده داو بوده است

بر این شکل که مرقوم افتاد

و نرّاد کامل را شش انداز گویند نظامی گوید

برون آمد ز پرده سحر سازی شش اندازی بجای شیشه بازی

و نیز شش انداز دو معنی دیگر دارد یکی بازیگریست که شش گلوله را بهوا انداخته

و بحرکت مخصوص با دو دست از هوا میگیرد دوّم قسمی خورش است

که از پیاز و تخم مرغ یا کدو و تخم مرغ یا زردک و امثال آن ترتیب میدهند

و آنرا خورش شش اندازان گویند یعنی مقامران زیرا که این طایفه تا آخر

شب در خیال خورش نیستند و در آن هنگام ملتفت شده و بضرورت

طبع افتاده بجز غذای مذکور چیزی نتوانند پخت

بدانکه مطلق قمار را بفارسی منک) خوانند و هم دنگ) و

منگیاکی قمار باز باشد چنانچه حکیم سوزنی گوید

دنیا قمار خانهٔ دیو است و اندر او ماسکیاگران و اجل نقش پن منگ

و نیز او گفته

آن خربغا که از اثر منگیاگری یک را بده مجاهزه کردی همی بنگ

و مجاهز کسی را گویند که در چال قمار اثاث مقامران را تجهیز کند و این کار را

مجاهزه گویند و غالب منافع این کار بمجاهز رسد (داو

گرو برده اگر جفت و اگر طاق آید) و این صنعت را عوام بتحریف و کثرت

استعمال (جیزکری) و (دیزکری) کویند که در اصل مجاهره کری بوده چنانچه
از شعر سنائی مشهود افتد و هم امیر خسرو گفته است

انچه او برده حرام است نیاید در دست ... یا مجاهر برد یا شتاقران باشد

امیر معزی سمرقندی فرماید

قمر شد با سر زلفش مقامر ... دل من برده شد کاریست نادر
دلم باید جهان اندر میانه ... که زلفش با قمر باشد مقامر
مجاهر بود و حاصل خود نیامد ... مرا خصمی ازان خصمان نادر

و قمار خانه را پارسیان چال کویند چنانچه جمال الدین عبد الرزاق
اصفهانی کوید

هیچ میدانی که اینجا با حریف مهره دزد ... جان همی بازی بخصلی تو بهر چال قمار

شرف الدین شفروه اصفهانی راست

فلک

فلک تخته نرد و سیاره مهره ... زمین جمله چال قمار است کوئی

آنچه مقامران از زر برده بحاضران هند از را (شتل) کویند چنانچه
معروفست از بد قمار هرچه ستانی شتل بود) و مخففان شتت
چنانچه از شعر امیر خسرو مبرهن کردد و نیز انرا بودک) کفته اند

اثیر اخسیکتی کوید

مری کرد ابر سخا پیشه با تو ... کف دست برزد که بسم الله انک
ندانم تو از وی چه بردی ولیکن ... کنار جهان جمله پر شد ز بورک

عمعق بخارائی کفته است

ندانم چه بردی ازین بردبازی ... که برد ترا هر دو گیتی است بورک

و بورک نیز نوعی از طعام باشد که بعضی انرا آش ماسته اند

بسحق اطعمه راست

و فصل ... [illegible]
... ورد بحری الکلم و تقال نقدل ...
... اذا الفتح من بعد ... [illegible]
... و لتذهب ... ضبا ... [illegible]

صبحگاهی که بود از شب مستیم خمار ... پیش ما جز قدح بورک پرسیر میار

باید دانست که اهمیت کعبتان در نرد بیش از سایر اجزا باشد زیرا
که کعاب درین بازی مانند حاکم و قاضی باشند و سایر اجزا را اطاعت
ایشان ناگزیر است و کعب لفظی است معرب کاپ و بقول
صاحب صراح اللغة (قام | غام) که استخوانی بکعبت
در ساق پای حیوان و لفظ مکعب از ترکیب ان استخوان ماخوذ شده
همچنین کعبه و جعبه که هر دو ازان ماخوذند و انرا بپارسی برتول و بجول
کویند و بعضی مقامران با ان استخوان بازی کنند و آن کعب را چهار روست
که یکطرف را شاه خوانند و طرف دیگر را دزد کویند و از روی دیگر را دزد و
دیگری عاشق اینست که ترا که کعب را آشق نامند و این شکسته عاشق
است بعضی چهار صفحه انرا اسب و خر و جیک و بوک نام نهند و نیز

این کلمه کام ترک معرب آن قم باشد و در صحاح صراح شتبه بیش بکار کاپ استعمال نموده
و بازی ان با شش کعب یا چهل کعب باشد ۱۲
در فرهنگ انجمن آرا بک ضبط شده است ۱۲

بجاری

بپارسی کعب را (شتالنک) کویند بهر دو معنی چنانچه در معنی اول

حکیم سوزنی آورده است

صفات کون انکودک حکویم خودکه انکودک ... همه کون است و کون و کون نباشد شتالنک

حکیم انوری نیز فرماید

سیر بوسه دهد شتالنکم ... کرسنه لبکند ز تخدانم

و در معنی دویم سیف اسفرنکی آورده است

با سجت بد خواه شتالنک غرض باشد ... لیکن بنقیض غرضش اسب خر آمد

و در فرهنگ پاره غراده را بواسطه مشابهتی که با کعب دارد شتالنک
آورده و بشعر حکیم اسدی استشهاد نموده است که کوید

سه کردون بزیر شتالنک بود ... زهر دار وئی هشتصد سنک بود

و تاس تخته را چون مکعب الشکل است کعبتان نامیده اند و عجب اینکه
غراده ۱۲

سه تاس را هم کعبتین گویند اما لفظ طاس با طاء حطی باین معنی وارد نشده
زیرا که این حرف در زبان پارسی نیامده است و لغت پارسی صحیح آن
باعتقاد مؤلف (تز) است و تز در پارسی سر را گویند که کل و
اصلع شده آثار زخم یا همان خود زخم بران دیده شود و اینکه عوام
الناس چنین سر را گویند طاس شده) غلط است و صحیحش همان تاس است
بفتح تاء قرشت و سکون زاء هوز حکیم سوزنی گوید
نخواهم جوز مغز از بهر آنرا که مغز جوز خوردن سر کند تز
و از انجا که کعبتان بواسطه ملاست متن و فرورفتگی نقوش مانند فرق
مردم اصلع باشد انرا (تز) نامیده اند و از کثرت استعمال تاس شده

در بیان شرایط تاس (تز)

بدانکه در تاسکان چند شرط بایستی رعایت شود نخستین اینکه تاس را از
جی

جسمی مانند استخوان یا فلز یا بلور صلب ترتیب دهند مشروط براینکه سخت و
سنگین و لشن و لغزنده و املس باشد ثانیاً از هر سو احتیاط بجای
آرند و نیک در نگرند که در سطح کره و برجستگی و فرورفتگی و میل و خشونت
نباشد ثالثاً زوایای انرا در نگرند که سوده باشد و حاد نشود زیرا
که اگر حادة الزوایا باشند در وقت انداختن مستدحرج نشوند و چون
مستدحرج نشوند البته همین نقش مکرر بار آرند و گردش آن با دست نیز
سهل و آسان باشد رابعاً خالهای انرا آشکار و هویدا نقش کنند
که بخوبی دیده شود و نیز منفصل از یکدیگر باشند که ۳ با ۶ و ۲ با ۳
مشتبه نشود که این اشتباه اسباب منازعه و مناظره خواهد شد
خامساً هر دو روی تاسکان را که مقابل یکدیگر بقسمی خال و نقطه بگذارند
که چون هر دو را با هم جمع کنی عدد شان هفت باشد براینگونه

سطح بالا در کعبتین — سطح زیر در کعبتین — حکیم خاقانی فرماید

یک فرح را هزار غم زپس است که پی هر فرح غم است هزار
هر چه زاین روی کعبتان یک و سه است بر دگر روی آن شش است و چهار

رشید الدین وطواط را در کعاب سه گانه نرد نیست و ان ابیات

ثلاثة ابطال یغیرون عنوة علی کل مال فیه للمرء فائدة
بعینهم ست و خمس و اربع عقیب ثلاث و اثنین و واحدة

اکنون بدانکه بازی نرد بر هفت قسم باشد

اول فارد که انرا با ماله فیرد نیز خوانند دوم نماد ۳ ستا
که انرا ستا و سه تاده نیز گفته اند ۴ خانه گیر ۵ طویل ۶ ده هزار که انرا
هزاران نیز گویند ۷ منصوبه که انرا فرپ نیز نامند و خواجه

سلمان

سلمان ساوجی این همه را در این سه بیت جمع کرده است و هی هذه
(فارد) ز عقل مانده عدویت (نکم زاید) در معرض (ستاده) مقید بشدر است
کو راه (خانه گیر) و حکایت مکن (طویل) با آنکه (ده هزار) کش چون تو چاکر است
(منصوبه) حیل شوان با حشمت کسی کز جاه کعبتین نخوبش مسخر است

قسم اول فارد

بدانکه فارد مشتق است از فرد و آنرا با تاسکان بازی کنند باختیار
خود مهره را تا شش خانه و کمتر بیازی حرکت دهند مشروط براینکه هر نقش
که طبع حریف برانگیزد باید یکی بران افزوده شود خواه با یک مهره و
خواه با دو مهره لعب کند و این بازی بحث بی پایان و راستی ابارد است
(فارد حکیم خاقانی شیروانی گوید)
زاین خانه دو شاخی اند (سه تا) مایل من (فارد) زمانم و ایشان (نباد) بسنگر

معنای این بیت آنست که حکیم قلم خود را بواسطهٔ شقاقی که بر سر دارد دو شاخ
خوانده و موضح است که قلم را در وقت کتابت با سه انگشت نگهدارند
و فار در اینجا بمعنی لغوی باشد نه اصطلاحی

قسم دوم نرد زیاد

و آن چنانست که با دو تاس قمار و مهره ها را در حرکت بحکم انها ولی
ازواج متشابهه را الچهار مکرر کنند مثلاً دو واحد را چهار واحد گیرند
و دو ۲ را چهار ۲ و دو ۳ را چهار ۳ و دو ۴ را چهار ۴ و دو ۵ را
چهار ۵ و دو ۶ را چهار ۶ بازی کنند و در این بازی زدن و پنهان نشدن
در خانه جایز است اما با وجود داشتن مهره در خانهٔ اکثر از خانهٔ اقل نمیتوانند
بر چید مثلاً مشکل است که تا در خانهٔ شش و پنج مهره دارد نتواند در
عوض آنها از چهار و سه بردارد چنانچه در منصوبه متداول است و اینگونه
لعب مخصوص اعراب و ترکان عثمانیه و یهود و مردم سوریا باشد

وانرا

وانرا اغوشه نیز گویند ولی قسم دیگر بازی کنند وانرا مارس گویند و
اندک اختلافی با غوشه دارد و آن اینست که تا همهٔ مهره ها را در خانه
نیاورد نتواند مهره برداشت دیگر اینکه اگر هیچ نتوانست مهره
بردارد و حریف مهره های خود را یکسره برداشته و بازی باخته
و حریف او را مارس کرده باشد مؤلف گوید غوشه بپارسی
دوانیدن و اسبا ست با یکدیگر و اینکه صاحب فرهنگ انجمن آرا
انرا بمعنی جنیبت و کوتل گرفته بر خطا رفته است و مارس نام ماه
سوم فرنگیست که چون بانتها رسد آغاز عید بزرگ ملت مسیحی است
و گویند در انروز عیسی علیه السلام بآسمان رفته و آخر مارس آخر صوم
نصاری باشد وانروز را فصح نامند و یهود را نیز یوم الفصح
مقرر است و آن در روزیست که بنی اسرائیل تهیه دیده و مستعد خروج

از مصر بودند و در این دو ملت این دو فصح اعظم اعیاد است و اصلاً
این کلمه معرب فسح کلمهٔ عبریست که بمعنی خلاص و عبور و نجات و رهائی
از قید آمده و در عربی گویند یوم الفصح یعنی روزیکه ابر و سرما ندارد
و وجه تسمیه و تشبیه این بازی بمارس آنست که میخواهد بحریف بگوید که
ما پرهیز را شکستیم خود را بفصح و شب غرهٔ اوریل رسانیدیم و تو
هنوز در مارس و عذاب تکلیف صوم باقی ماندهٔ امیر خسرو دهلوی
گوید

مه ارچه کامل الحسن است اندر چهارده بازی   چو نرد حسن با وی باخت کفش از من زیاد استین

و این بازیرا یوحنا فطی در سنه ۱۲۰۷ هجری در مصر اختراع نمود و چون مملکت
مصر از طرفی با فرنگ مربوط و از سوئی بممالک شام و حجاز پیوسته
میشد رفته رفته در آنجا زود شایع گردید مؤلف گوید از این بیت حکیم خاقانی

چنان

چنان معلوم میشود که نرد زیاد مانند نرد فار است جز اینکه در فارد
بدون تاس بازی میشود و مانند حکم دو تاس مهره میرانند که یکی خال است
و دیگری از یک تا شش هر چه خواهد بازی کند و در زیاد دو تاس در
دست گرفته میندازد و هر چه آورد یکی از خارج بران افزوده شود
و این بازی مانند لعبی است که سه کعب داشته باشد و بیت حکیم اینست

هر حسابی کرده بر حق چشم چون نرد زیاد   هر که شش پنجی زده یک بر سران

قسم سوم سه تا ده

و این بازیرا با سه کعب لعب بایستی و در این بازی نقش فرد را اعتباری
بفراوان باشد و افرادیکه مافوق مرتبهٔ فرد موجود هستند بروی فرید
شوند مثلاً اگر سه خال آورد ۳ سه و ۳ پنج را نیز بازی کند و اگر ۳ ۳
آورد ۵ علاوه و اگر ۵ آورد چیزی علاوه نشود زیرا که در کعاب

عددی ها فوق ۵ در افراد نباشد اما در ۲۱ و ۴۳ و ۶۵ و یک فرد
و دو زوج هیچگونه عددی اضافه نخواهد شد برخلاف ۳۱ و ۲۱ و ۴۳
و ۴۳ و ۵۳ و ۵۱ بعضی از متأخرین در این بازی تصرف کرده عدد فرد
اکثر را مقوّی و حامی برداشتن افراد کم داشته و گفته اند ما دون در
تحت ما فوق است و کم فرع بر زاید (چونکه صد داری نود هم پیش ماست)
بران قیاس اگر ۶۵ یا ۵۳ آورد ۴۳ و ۴۳ و ۲۱ و ۳۱ را نیز برمیدارد
و میراند و اگر ۴۳ یا ۴۳ آورد ۲۱ و ۳۱ را نیز مسپرد و در ۲۱ و ۳۱ فرق
حاصل نشود در این بازی تفریق و دخول در خانه از شرایط و مقدمات
برچیده نشده اگر یک مهره در بیرون داشته باشد از خانه هیچ نتواند
برداشته جز با حکم تفریق برداشتن نتواند ولی در خانه زدن و برخاستن
و پنهان شدن جایز است و این بازی از مخترعات فرس قدیم است که

در ما

در مائهٔ چهارم قبل از هجرت در مملکت بابل احداث و اختراع شده
ولی واضع آن معلوم نیست شاید اردشیر نام یا شاپور نام واضع
آن بوده که مورخان اشتباه کرده اورا موسس نخستین دانسته باشند
والعلم عند الله تعالی **قسم چهارم هزاد** که آنرا ده هزار
و هزاران نیز گویند و این بازی با دو کعب باشد و در آن ازواج متشابه را
اعتباری افزون بود و در ازواج متشابهه اعداد ما دون ما دون را
از زوج و افراد چنان بازی کنند که شاید در حرکت اول اگر دو شش
آورده باشد بازی بنهایت رسد زیرا که در دو شش بایستی ۶۶
و ۵۵ و ۴۴ و ۳۳ و ۲۲ و ۱۱ بازی کند و بعضی برخلاف از طرف اقل این
مسئله را رعایت کرده در ۱۱ همهٔ این مراتب را بازی کنند و در این
بازی در خانه زدن و پنهان شدن جایز نیست و پیش از تفریق برداشتن

نتوانند و از خانهٔ کم نیز نباید برداشت **قسم پنجم خانه گیری** این
بازیرا لعب کودکان و زنان دانسته و فضلاء خواص پیرامون این فضولات
نگردند زیرا که تمام بازی در دو گوشواره بود و مهره ها را ابتدا با حکم
تاس بنشانند و در آخر با حکم تاس برگیرند و همه را در خانهٔ خود بنشانند
در خانهٔ حریف از این روی گشتار کردن و گشاد دادن در این بازی
نباشد و قمار آن با دو کعب بود و در کمال سهولت ختم شود
مخترع این صنعت عبدالصمد خوارزمی است و پیشهٔ او چنگزنی بوده
گویند وقتی یکی از ملوک بسفر میرفت و چون اورا با بازی نرد میلی
بنهایت بود و کسی که با وی بازی تواند کرد همراه نداشت مشار الیه این
بازیرا اختراع نمود تا ملک در خلوت خاص در مصاحبت خاتونان و
خواجه سرایان بدان مشغول شود مؤلف گوید این پایه را شارح دیوان

خاقانی

خاقانی نموده و چندانکه من از تصفح اوراق کتب و تفحص احوال رجال
خواستم تحقیق این عنوان کنم چیزی از تاریخ ایجاد این بازی و ترجمهٔ
عبدالصمد خوارزمی که چنگزن باشد معلوم نشد شاید که عبدالصمد
پدر احمد وزیر آلتونتاش خوارزمشاه که مردی بزرگ و دارای کمالات
صوری و معنوی بوده مبتکر این فن واقع شده باشد و این همان عبد
الصمد است که وزارت در خانوادهٔ او موروث شده اخلافش در
دولت خوارزمشاهیان و هم غزنویان کار وزارت میکرده اند چون
عبدالحمید و احمد و غیرهما و شاید که خواجه عبدالصمد چون موسیقی از فنون
حکمت ریاضی بشمار آید چنگزنی هم نیکو داشته باشد اما چون ترکانان و
عشایر خوارزم و دشت قبچاق براین روش بفراوان بازی کنند
میتوان حکم کرد که ظهور این لعب از طرف خوارزم بوده و در هر حال دارای

[illegible]

لطف و صفائی میث قسم ششم طویل که از العب الیهود
و بازی جهودان نیز گویند این بازی را با سه کعب میکردند و با دو کعب
نیز جایز باشد و چگونگی بازی آنست که مقامر با حکم تاس مهره های خود را
یکان یکان در خانه حریف بنشاند ولی نخانه ها را بستن نتواند و هرگاه
در هنگام نشاندن نقش جفت آمد هر دو را در یکجا نتواند نشانید بلکه بایستی
یکی را بنشاند و دیگری را حرکت داده قسمی براند که بسته نباشد تا
بدین ترتیب همه مهره ها را در خانه خود داخل کند و هر مهره را که در خانه
خود داخل کرد میتواند بحکم تاس برچیند اگرچه هنوز تفریق نیافته باشند
وکشته هم در دست داشته باشد ولی خانه خود را ششدر نتواند کرد
مخترع این فن مرد یهودی بود شیثا نام که در سنه ۱۲۱ هجریه و لیکن
یزید بن عبد الملک مروان وضع نمود و بدین واسطه تقرب و جاه

فراوان یافت قسم هفتم منصوبه و آن بهترین و مطبوعترین
سایر اقسام نرد باشد و از این مرغوبتر بازی نبود و در ابتدا این لعب را
با سه کعب میباختند تا مردی از متأخرین که امیر عصمة الدین
متخلص بعزیب بود از ندمای سلطان جلال الدین سکبرلی و معاصر
کمال الدین اسمعیل خلاق المعانی این بازی را با دو تاس مقرر داشت
و عرب انرا نرد عذرا گویند چنانچه استاد این فن خاقانی شیروانی فرماید
سرمست عشق سرکشی خاکستری در آتشی در ششدر عذرا وشی صد خصل عذرا ریخته
و تحقیق معانی این شعر و چگونگی داو و خصل عذرا را بعد از اتمام این سخن
در خاتمه و تتمیم بیان خواهیم نمود انشاء الله تعالی بدانکه طریقه بازی منصوبه
چنانست که مهره ها را بحکم کعاب برانند و در برداشتن از خانه اگر با وجود
خانه بسیار جایز باشد اما در زدن و پنهان شدن رخصت ندارد مگر در

خانه های حریف و خانه های بیرونی و در نقش تاس زیاده و نقصان بازی
نشود زیرا که فرد و زوج را بر یکدیگر مزیتی میث و هرگاه مهره از
حریف در بالا نشسته و منتظر گشاد کردن باشد مقامر را در وقت بر
داشتن بایست که مهره خود را از هم نگشاید زیرا که چنین گشادی را پنهان
شدن مشکل است مقامران اروپا بدین حکم اعتنا ندارند و میگویند
باید بحکم تاس بازی کرد چه در خانه خالی بنشیند و حریف منتظر گشاد کردن
باشد و چه غیر از این اتفاق افتد و پیش از آوردن تمامت مهره ها را
در خانه اگرچه قبل از تفریق باشد برداشتن مهره از خانه امکان دارد
و اینگونه بازی مخصوص مردم ایرانست مگر در آذربایجان که بعد از غلبه مغول
خوی و روش خود را بگردانیدند و با عادت و لعب مردم تاتار خوی کردند
خاتمه در بیان داو بدانکه در بازی ستاده و منصوبه قاعده ایست

که انرا داو و خصل و مراهنه گویند و انرا بپارسی چال نیز گفته اند و این
قول صاحب فرهنگ جهانگیریست و شعر جمال الدین عبد الرزاق
شاهد آورده ولی بعد از خواندن شعر شرف الدین شفروه اصفهانی
که هر دو را در آغاز قواعد و اصطلاح نرد شاهد آوردیم معلوم میشود
که این کلمه در بیت جمال الدین و شرف الدین هر دو بمعنی قمار خانه آمده است
و صاحب فرهنگ اشتباه کرده اما داو در پارسی بمعنی نوبت بازی
نرد و شطرنج است و بمعنی زیاده کردن رهن قمار نیز باشد و نیز بمعنی
فحش و دشنام و دعوی هم آمده است اما خصل نیز در کلام عرب
بهمین معناست چنانچه گویند تخاصل القوم تراهنوا فی النضال
یعنی گرو بستند در مسابقت و اسب تازی که انرا بپارسی غوشه گویند
و در تیراندازی عادت تازیان بر آنست که هرگاه تیری بر نشانه خورد

از احضله خوانند واگر براین کار گرو بندند آنرا دو حضله نامند و گویند
حضلتان بقرطسه) زیرا که از یک زدن تیر بر قرطاس که عبارت
از آماج است دو حضل عاید حریف شده واحرز فلان
حضله ای غلب داو خود را نگاهداشت یعنی بر حریف غالب شد
ما نیز در پارسی گوئیم فلان داو خود را نگاهداری کرد و فلان داو از
دست داد و دیگری داو از ایشان برُد و آن دیگر در طلب داو آمد و
هر کس همه داوها را بانجام رسانید گویند داوها را تمام کرد چنانچه حکیم

خاقانی فرموده است

مهرهٔ شادی نشست و ششدره برخاست نقش سه شش به زخم کام برآمد
داو طرب کن تمام خاصه که اکنون عدهٔ خاتون ختم تمام برآمد

ونیز حکیم انوری فرماید

یار در خوبی قیامت میکند حسن بر خوبان غرامت میکند
در قمار حسن با ماه تمام دعوی داو تمامت میکند

و این داو در بازی منصوبه چنان مرسوم است که اگر حریف بازی خود را
پیش پسند در هنگامیکه نوبت بازی با اوست و کعبتان در دست دارد
داو کند و در این صورت آنکس که بباز و دو دست باخته است و آنکس که غلبه
کرده دو بازی برده از آن پس هرگاه طرف مقابل در بازی خود روشنی
دید در وقتی که کعبتان در دست اوست میتواند داو برگرداند او قت
غالب و مغلوب را در برُد و باخت سه بازی باشد همچنین است در کرت
سوم و در بازی ستاده نیز براینگونه باشد که هرگز داو آن از سه تجاوز
نکند و در داو سیم طرف مغلوب سه بازی باخته باشد این عقیده و
روش متأخرین است اما متقدمین بازی را بهفده[۱۷] داو بنا نهاده بودند که

این مرتبه ما فوق بود و از آن تجاوز نمینمود براین سیاق که داو را
بترتیب افراد از یک تا هفده زیاد کردندی مثلاً حریف بازی خود را
پیش میدید داو آغاز مینمود آنگاه غالب میشد از او سه دوره حساب
میکرد و اگر حریف دیگر در این مرتبه داو میکرد و غلبه با وی میشد پنجدوره
بشمار میرفت و در کرت سیم که حریف سابق داو مینمود و غلبه می یافت
هفت دوره بود و این داو هفتم را ندب میگفتند چنانچه حکیم انوری

ابیوردی گوید

همه در ششدر عشقیم و ترا داو هفت ضربستان و بزن آنکه تمامی نیست
و هم او راست

جهد کن تا زمانه خوش شوی پیشه کن گاه گاه نیکیکی
نزد عمر تو خود زمانه برد ندبی زاو و از تو سیکیکی

سیکیکی بروزن نیکی مخفف سه یکی است که بمعنی شراب ثلثان شده
و سه خال کعبتان هر دو استعمال شود چنانچه در معنی اول حکیم مزبور
خود فرموده است

خداوندا حریفان آمده ستند
که تا با من کنند امشب عدیلی نزر سیکی نمی یابند در شهر
و گرنه میشد ز طبعم بخیلی اغاثت کن مرا امشب سیکیکی
و یا بیرون کن اینها را بسیلی

و ندب بعربی بمعنی آثار زخم و جراحت
است که حکیم مؤمی الیه آنرا در مقابل ضربه آورده است و مقصود از
ضربه در اینجا نشان کعبتین باشد بقی فلان به ندب من
الجرح وندوب وانداب كما قال الشاعر
على طليح عضنها الاقتاب فهي بها من عضها انداب
وضربه فاند به اي اثر بجلده در واقع مناسبت این معنی

ازراه خراشیدن و زخم زدنست بر حریف مغلوب و ازاین وی این داو را
مذب نامیده اند هر چند از این مناسبتر آن مخاطره در نرد را گویند لانهم
ینتدبون فی الرمی بها انتداب الامر فانتدب هوله
ای دعاه فاجاب (لاذم مبغل) وانتدب فلان
لفلان عارضه فی کلامه والندب الخطر فی الرهان
ج انداب انتهی واین داو را عذرا نیز گویند چنانچه حکیم خاقانی
فرموده است و معنی بیت او را بر حسب وعده که داده بودم بایستی بیان کرد
سرمست عشق سرکشی خاکستری در آتشی در ششدر عذرا وشی
صد حصل عذرا ریخته عذرای نخستین دختر دوشیزه و نیز نام یکی از معاشق
عرب بوده که عبارت از معشوقه وامق باشد ووامق نیز نام داودیم
است که آنرا بفارسی نامی مذب) و داو فره نیز گویند و برج سنبله را نیز که

بشکل زنی که خوشه گندم در دست دارد توهم کرده اند عذرا گویند و دیگر
از معنی نخستین اقتباس کرده کوهر ناسفته و ریگستانی که اثر پای در وی
بران نباشد عذرا گویند ولی عذرای دو بمین معنی داو هفتمین است از بازی
نرد و وجه تسمیه آنست که عذرا در اصطلاح عرب آلتی است
که دزدان و گنهکاران را بدان شکنجه کنند تا بجنایت خود اقرار کنند
وانرا بفارسی اشکیلک و اشکنک و اشکرک و اشکنجک گویند که ماخوذ
از اشکال و شکیل باشد که پابند و چدار اسب است یا از شکستن یا از
شکردین یا از شکنجه کردن و مناسبت این معنی آنست که پنداری
حریف غالب طرف مغلوب را در این نوبت با آلت مزبور شکنجه کند و دیگر
از معانی عذرا برج جوزا باشد که آنرا بشکل دو پیکر توهم کرده اند و
مناسبت این معنی آنست که داو در میان دو تن باشد اگر چه معنی نخستین که

در اینموقع بیان کردیم انسب و اقربست و هم در هفتمین داو حکیم خاقانی راست
هفت طواف کعبه را هفت تنان سبند و بس
ما و سه پنج کعبتان داو بهشت آوری
مراد از هفت طواف کعبه اشواط سبعه طوافست در حج که حضرت
عبد المطلب ع از ادوار جاهلیت سنت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
در اسلام واجب فرمود و مراد از هفت تنان جماعت رجال الغیب
است که از اولیای خدا و یا اصحاب حضرت قائم عجل الله فرجه باشند
چنانچه مولوی در قصه دقوقی در مثنوی بدان اشارت فرموده است
واز سه پنج کعبتان مقصود بهترین نقشی است که در بازی ستاده
برای مقامر آید در صورتیکه در عدد ما فوق عدد داد و نرد بازی کنند و
در این هنگام حریفی که ۵ آورده است بعد از این بازی ۳ و ۲ را

نیز بازی خواهد نمود و مراد از داو بهشت آوردن همان داو مذب و عذرا
باشد و چون داو چهارم میشد طرف غالب دو دوره برده بود همچنین
در داو پنجم یازده و در ششم پانزده و در هفتم هفده دست میشد
واین دوره را دستخون مینامند یعنی (دست خون) زیرا که در این
بازی چون آخر کار است حریف مغلوب همه چیز را باخته و گرو بر جان
بسته و راستی را با خون خود بازی همیکند از آنکه حریف غالب خانه ها را
ششدر کرده و نوبت را بهفده رسانیده است چنانچه حکیم خاقانی فرماید

کعبتین وار پیش زخم قضا   همه تن چشم بی بصر مائیم
زاین دو تا کعبتین سه مهره   گرو رقعه قدر مائیم
دستخون هفده حصل حریف   آه که در ششدر خطر مائیم

ایضا مراو راست

در تخت نرد عشق فتادم بدسخون   مهره بدست و خانه ششدر نگون است

نیز هم او فرموده است

در قمره زمانه فتادی بدسخون   وآمال کعبتین که حریفی است بس دغا

دیگر هم او فرماید

کردت قمار چرخ مسخر بدسخون   منحوس کند دو در قمر کز تو بازماند

ایضا هم او راست

یار این دل خاکی را برد ند بدسخون   امسال همان خواهد از یار زمین دیشب

ابن یمین گوید

با احتیاط روا دل که دسخونست این   که روح در گرو است و حریف بس طرار

تتمیم در بیان اشعاری که بدین بازی اشعار دارد

حکیم خاقانی شیروانی فرموده است

کعت چه طرفه طالعی کز در خانه ششم   مهره بکف بهشت خال این همه در ششدری

خانه ششم از جهتی اشاره بخانه ششمین طالع مولود است که آن خانه بیماری بود و از جهتی مقصود در بخانه خارج است که بهشت خال یعنی شش و یک بسته میشود و این ششمین خانه هر دو حریف است که جز آن هیچیک از خانه ها دارای این وصف نباشد ششدر عبارت از آنست که حریف خانه های خود را تماما بسته و مهره طرف مقابل را بیرون گذارد یا اینکه مهره حریف را در بالا نشانده و راه عبور او را تا شش خانه مسدود نماید که راه فرار نداشته باشد در اینصورت این خانه را که مهره در آن نشیمن دارد و فی الواقع زندان او است مرداد خانه نامند زیرا که مهره در اینجا مانند مردار بی حرکت باشد و این ششدر کردن را ششدر نیز گویند و این لفظ معرب است از اصطلاحات مولدین که شعرای عجم استعمال

کرده اند چنانچه حکیم خاقانی فرماید

تخته نرد فلک از آنسو که بد خواهان اوست

هفت نراد فلک خانه ششدر ساخته شد

ولہ ایضا

در تخته نرد خاک اسیر ششدرم   زاین مهره دو رنگ کز این تخته نرد خواست

ولہ ایضا

بنه مهره گز راست بازان معنی   در این تخت نرد آشنائی نیابی

همه عاجز ششدر و مهره در کف   بهمت ششدر کشائی نیابی

اگر کم زنی هم بکم باش راضی   که دلرا به پستی هوائی نیابی

دغا در سه شش پیش منهی نیازان   چو یک نقش خواهی دغائی نیابی

ولہ ایضا

بس کس که او فتاد در این غرقگاه غم   چشم خلاص داشت سفینه وفا نکرد

آن مهره دیده که چو در ششدر او فتاد   هر جا که خواست فتح نقش ها نکرد

ولہ ایضا حشره الله مع موالیه

گر تو چو چار شهر خراسان حرم مثال   راهش کنون چو ششدره نرد کرده اند

ولہ ایضا

پای دلم برون نشد از خط مهر او   نه مهره امید من از ششدر نجاتش

ولہ ایضا

با خصم پاکباز آن عالم خاکی بجا که   وز پی آن عالم اینک در قمار دیگرم

بردم از نراد گیتی یکدو داو اندر نخم   گرچه از چهار آخشیج و پنج حس در ششدرم

ولہ ایضا

بر یک نمط نماند کار بساط ملکت   مهره بدست ماند خانه شود ششدر

و حکیم مومی الیه را این قطعه دلیل است بر نهایت استادی در این صنعت

تا گشاده ششدر سی مهرهٔ ماه صیام / غلغلی زین هشت رقعه باستان انگیخته
لعبتان را چشمها حیران که ما ز تخته نرد / چشمها از کعبتان استخوان انگیخته
کعبتان بر روی رقعه قرعهٔ شادی شده / از یکی تا شش برای ابجد نشان انگیخته
رقعه همچون قطب در شش چار و دو زد کعبتین / از سه سو پروین و نعش و فرقدان انگیخته

سی مهرهٔ ماه صیام مقصود سی روزهٔ رمضانست و ششدر کردن بستن ابواب راحت و عیش است بواسطهٔ تکلیف و تکلف روزهٔ واجب هشت رقعهٔ باستان افلاک یا اقالیم مقصود است لعبتان معشوقان و منظورانند که ناظر انجمن حریفان میشوند لعبتان استخوان آنکسان باشند چشمها شان خالها شان باشد و لعبتان را با کعبتان گونه‌ای از تجنیس باشد و رقعه و قرعه را نیز اشتقاق بود شش و چهار و دو نقوش

مزدوجه

مزدوجه کعابند که آنها را به کوکب از نقوش ثابته تشبیه کرده بر این گونه پروین دارای شش ستاره از منازل قمر است نعش چهار کوکب است از دب اکبر فرقدان دو ستاره است از دب اصغر و در این بیت اخیر لف و نشر مرتب باشد

وله ایضاً

در ششدری مهره بکف مانده‌ام و هان / مهره بنشاندنی و ز ششدر گذشتنی است

وله ایضاً

هر شب که بصفه‌های افلاک / صفها زده میهمان ببینم
خوشم ز حسد که از ثریا / شش همدم مهربان ببینم
من خود نکنم طمع که شش بار / در شش سوی هشت خوان ببینم
هم ظن نبرم که کعبتین را / شش نقش بسالیان ببینم

وله ایضاً

کعبه در ترنیج همچون تخته نرد مهره باز / کعبتین جانها و نراد انس و جان آمده
نقش یک تنها بروی کعبتین پیدا شده / پس شش و پنج و چهار و سه دو پنهان آمده
هر حسابی کرده بر حق خصم چون نرد زیاد / هر که شش پنجی زده یک بر سر آن آمده

و نیز هم او گوید

این کعبتین نقش آورد سر بکعبم / تا بر دو کعبه گشتم چون کعب مرح کستر

وله ایضاً

خورشید چو کعبتین همه چشم / نظارهٔ هلال منظران را
می‌درده و مهرهٔ نه بتعجیل / این ششدرهٔ ستمگران را
شش پنج زنند مفلسان عشق / یک نقش رسد فروتران را

وله ایضاً

یکدم و نیم جان گرو دارم / من مقامر دلم چنین باشم

بیکی

سه یک دوستان سه شش خوانم / که همه با گرو بکین باشم
از سه شش نقش خویش یک خوانم / هم نخوانم که نقش بین باشم

وله ایضاً

شش جهت یأجوج بگرفت ای سکندر الغیاث / هشت کشور دیو بگرفت ای سلیمان الامان
تخته نرد پاکبازان در عدم گسترده‌اند / گر سر ششدر داری بر انداز این بساط باستان

وله ایضاً

چرخ آمده کعبتین بی نقش / کز نقش وفا ازان ندیده

وله ایضاً

منم خرم و یک فتاده است نقشم / شما غمگین و نقشتان شش فتاده است
عجب بگذشتی است بی نقش گیتی / ولی تخته نردش منقش فتاده است

وله ایضاً

هر صبحدم که بر چند آن مهرها فلک ... بر رقعهٔ کعبتین همه یکتا بر افکند
ما مهرها کنیم قدحها چو آسمان ... الکعبتین بر رقعهٔ مینا بر افکند

وله ایضاً

زاین دو تا مهرهٔ سپید و سیاه ... که بر این سبز تخت نرد گذشت
با فغانم ز روزگار وصال ... که چو باد آمد و چه گرد گذشت

حکیم ناصر خسرو علوی را عزلیت بنام نرد

نگه کن زده صف دو انبوه لشکر ... یکی را یکی ایستاده برابر
نه آنجای این و نه اینجای آنرا ... بگیرند هر دو بهر ده صف اندر
بدو سوی صف دو برادر مبارز ... ابا هر یکی چند فرزند در خور
رسولی شغب در میان دو صفشان ... دوان زاین برادر سوی آن برادر
رسولی که پیغام او از پس او ... همی آید اندر میان دو لشکر

کنند آشتی هر دو لشکر ولیکن ... همه روی بر خاک بنهند یکسر

تذییل در این موقع دو سخن خواهیم گفت یکی اینکه معلوم کنیم
که عرب شمارهٔ خال و اسم نرد را از عجم اخذ کرده و بهمان ترتیب که عجمان
گویند استعمال کنند چنانچه وزیر بهاء الدین زهیر المهلبی الازدی فرماید

لا تطرح خامل الرجال فقد ... یحتاج یوماً الی کفایته
فلیک فی النرد و هو محتقر ... خیر من الشش عند حاجته

و دیگر این قطعهٔ ابو الحسین بن غسان الطبیب است در هنگامی که
عضد الدوله دیلمی بمحاربهٔ پسر عم خود عز الدوله بختیار از فارس
بعراق لشکر کشید و او را مقتول نمود چون عز الدوله ببازی نرد ولعی تمام
داشت در اینجا وی را سرزنش نموده است

یبوس الممالک رأی الملک ... و یحفظها السید المحنک

فیا عضد الدوله انهض لها ... فقد ضیعت بین شش و یک
دیگر اینکه حریف هر گاه مهرهٔ خود را تنها بگذارد آنرا کشاده گویند و آن بازی
کشاده بازی باشد امیر خسرو گوید

دلم بششدر غم ماند و کعبتین دو چشم ... سفید گشت که این مهره را کشاده ببین

باب دوم در بیان شطرنج

در متقدمین اسلام هیچکس بهتر از ابو بکر صولی شطرنج نداشت و نامعاصر
در این فن مهارت داشت که عرب گمان برده اند او مخترع شطرنج است
بلکه بعقیدهٔ ایشان بجلاج مقام معروف همان ابو بکر صولیست چنانچه
ابن خلکان در وفیات الاعیان این مسئله را بیان کرده و صولی از جمله
افاضلی است که در فن بلاغت ضرب المثل ادبای عرب و عجم بوده چنانچه
ادیب صابر ترمذی گوید

هست پیش سخنش صولی و عتبی معجم ... هست پیش قلمش قس سخنگوی فصیح
و سبب عمدهٔ این اشتهار آنست که مشار الیه بعضی تصرفات در این فن
کرده و کتابی در صنعت نرد و شطرنج تألیف نموده است که اغلب
مسطورات ~~کتب~~ از منقولات آن نسخه باشد و شرح ترجمهٔ او را اجمالاً
در حاشیهٔ صفحهٔ سیم نگارش دادیم ~~با بیتی در اینجا هم توهم افتد~~ دیگر
از اساتید و دانایان این صنعت عمر بن عبد العزیز المکنی بابی
حفص الشطرنجی است و این مرد را بعضی بصولی ترجیح داده اند پدرش
مردی پارسی از غلامان منصور عباسی بود و خودش در خانوادهٔ
مهدی معاشر فرزندان او بوده و از زمان صغر با ایشان بزرگ شده
و در مصاحبت آنها هر گونه تحصیل ادب کرده که از انجمله شاعری و
شطرنجبازی باشد و چون مهدی از دنیا برفت ابو حفص بخدمت

دختر او علیه شتافت و همه جا با وی همراه بود و بزبان او شعر همیگفت

از انجمله وقتی هرون رشید بر خواهر خود علیه غضب یافت ابوحفص

بفرموده انخاتون این کلمات را بنظم آورده لحنی بران وضع نمود و ابیات را

بهمان قسم و همان لحن کنیزکان مغنیه هرون بپا موحش تا در موقعی

خاص در انجمن هرون سرودند و هرون را از استماع آن طربی فراوان

حاصل گشته علیه را بخواست و سر و روی ورا بوسه داد و ازوی

معذرت خواست دیگرباره بتکرار ان ابیات اشارت فرمود و

سوگند یاد کرد که هیچوقت بر علیه خشم نکند و ابیات این است

لو کان یمنع حسن العقل صاحبه   من ان یکون له ذنب الی احد

کانت علیة اعلی الناس کلهم   من ان تکافی بسوء اخر الابد

ما لی اذا غبت لم اذکر بواحدة   وان سقمت فطال السقم لم اعد

ما اعجب الشیء نرجوه ونضمره   قد کنت احسب انی قد ملأت یدی

محمد بن الجهم البرمکی گوید

رأیت اباحفص الشطرنجی فرأیت انسانا یلهیک حضوره

عن کل غائب و تسلیک مجالسته عن کل الهموم والمصائب

(قربه عرس) وحدیثه انس) وجده لعب) ولعبه جد

دین ماجن وکان ما علمته اقل ما فیه الشعر وهو القائل

تحبب فان الحب داعیة الحب   وکم من بعید الدار مستوجب القرب

اذا لم یکن فی الحب سخط ولا رضی   فاین حلاوات الرسائل والکتب

وفکر اذا حدثت ان اخا الهوی   نجی سالما فارج النجاة من الحب

واطیب ایام الهوی یومک الذی   تروع بالهجران فیه وبالعتب

وله ایضا

وقد حسدنی قرب داری منکم   وکم من قریب الدار وهو بعید

دخولک من باب الهوی ان اردته   یسیر ولکن الخروج شدید

و این دانشمند در زمان معتصم عباسی از دنیا برفت رحمة الله علیه

بدانکه شطرنج بر چند قسم است یکی شطرنج مربع که اول اختراع شده

و آنرا منصوبه نیز گویند و آن صفحه ایست که ابتدا آنرا اختراع نموده اند

و آن مبتنی بر شصت و چهار خانه که از هر سو هشت خانه بشمار آید بر این صورت

رخ	اسب	پیل	شاه	فرزین	پیل	اسب	رخ
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
رخ	اسب	پیل	فرزین	شاه	پیل	اسب	رخ

و آنرا از هر طرف یک شاه و یک فرزین و دو فیل و دو اسب و دو رخ و

هشت پیاده باشد بطرزی که مرقوم افتاد یکی از شعرا همه اینها را

در بیتی جمع کرده است

وزیر شاهی و صد اسب پیلتن بکشند   بگو که رخ بکه آرم پیاده مانده و ماتم

و امیر معزی نیشابوری فرماید

تا باشد شطرنج که تعبیه بر نطع   باشد فرس و بیدق و پیل و رخ و فرزین

احباب تو چون شاخ گل اندر مه نیسان   اعدای تو چون برگ رزان اندر که تشرین

همچنین انوری است

شها چون پیل و فرزین شه پرستم   نه چون اسب است کارم رخ پرستی

رهی آمد چو رخ پشت پیاده   چو فرزین میرود اکنون ز مستی ۲

حکیم ابوالمعین ناصر بن خسرو العلوی در بیان شطرنج فرماید قطعه

کسی در خانه دشتی دیده هرگز | نه دیوار و نه در بل پست و موجز
دو لشکر صف زده در خانهاشان | پس هر لشکری خیلی مجاهز
وزیر و شاه و پیلان و سواران | ستاده بر طرفها دو مبارز
پیاده با سواران حمله سازان | وزیر و شاه بی فرمان و عاجز
بزخم و بند و کشتن گشته مشغول | نه آنجا گرد و خون و نه جنائز
نه از خانه برون رفتا نکه کر بحث | نه خونی از دیت بالست هرگز

دیگری از قدما بزبان تازی این لغز را بنام شطرنج گفته است

وخیل قد رأیت إذ اخیل | تباق بها کاکیاس الرماح
بمیمنة ومیسرة وقلب | کتعبیة الکتائب للنطاح
إذا ما قتلوا انشروا وعادوا | صحاحا لم یصابوا بالجراح
بغیر عداوة کانت قدیما | ولکن للتلذذ والمزاح

وهم علی بن الجهم این مقطوعه را در مدح و صفت شطرنج بطرز لغز گفته است
وبعضی نسبت این ابیات را بمأمون خلیفه عباسی داده اند

أرض مربعة حمراء من أدم | ما بین حرین معروفین بالکرم
تذاکرا الحرب فاحتالا لها فتنا | من غیر ان یأثما فیها بسفک دم
هذا یغیر علی هذا وذاک علی | هذا یغیر وعین الحزم لم تنم
فانظر الی همم جاشت بمعرکة | فی عسکرین بلا طبل ولا علم

حکیم نظامی اشارت بشطرنج فرماید

درین عرصه که می بینی سراسر | چو شطرنج است کار من برابر
پیاده با رخ شه فرز چون پیل | فرس را کرم میرانم بتعجیل
فروماندم که اسبم در شخون است | ندارم چاره همدستم فزون است
ز من خصمان کنون بردند بهات | بفرزین با زیم کردند شهمات

از ابیات حکیم دو فقره استنباط میشود یکی اینکه فرزین را میشود بخفیف
فرز خوانند دیگر اینکه در بازی شطرنج نیز مانند بازی نرد دست خون باشد
وقتی یکی از دوستان ابو العلاء المعرّی کتابی از مسموعات خود
بعنوان هدیت نزد ابو العلاء تقدیم نمود و این ابیات را در جواب بوی
فرستاد و چون دران ابیات اشارت بشطرنج است والآن آن مرقوم میشود

قل للربّ الأداب فی کل فنّ | وحلیف النّدی وحرب العذول
ایها اللاعب الّذی فرس الشطرنج | همت فی کفه بالصهیل
من بیادیک والبیاذق فی کفّک | یغلبن کل رخ وفیل
مضرع الشاه فی المجال ولو جا | ء مردّی بالتّاج والاکلیل
لطف الأی یسّاسر الملک الأعظم | بالواحد الحقیر الذلیل
انت فوق الصّوالج فی هذه الخلّة | مرزوفی عیر دها بالخلیل

فدا نبتنی هدیّة منک بالأمس | فقابلتها بحسن القبول
غیر انا التّماع فی الکتب وقف | وانتقال الوقوف غیر جمیل

هر یکی از این مهره ها راحرکتی خاص باشد مثلا شاه از هر طرف اگر راه
باید و حریف در مقابل نباشد یکخانه تواند رفت خواه از راست و خواه از
کج اما اگر دشمن در مقابل داشته باشد باید با نظرف نرود که دچار کش خواهد
شد و دران هنگام که خصم با شاه برابر شود گویند (شاه در کش است)
وقدما بجای کش (شه شه) میگفتند چنانچه مولوی قدس سره در کتاب
مثنوی فرموده است حکایت

شاه با دلقک همی شطرنج باخت | مات کردش زود و خشم شه بتاخت
گفت شه شه و انشه کبر آورش | یک یک از شطرنج میزد بر سرش
که بگیر اینک شهت ای قلتبان | صبر کرد و گفت ایشه الامان

دست دیگر باخش فرمود میر — او چنان لرزان که عور از زمهریر

باحث دست دیگرو شهمات شد — وقت شه شه گفتن و میقات شد

برجهید آن دلقک و در کنج رفت — شش نمد بر خود فکند از بیم تفت

زیر بالشها و زیر شش نمد — خفت پنهان تا ز خشم شه رهد

گفت شه هی هی چه کردی چیست این — گفت شه شه شه شه ای شاه گزین

کی توان حق گفت جز زیر لحاف — با چو تو خشم آور آتش سجاف

ای تو مات و من ز زخم شاه مات — میزنم شه شه ز زیر رختهات

قدما و تم شه شه را شاه شاه نیز گفته اند چنانچه بهاء الدین نجار گفته است

شاه نطع آسمان هنگام گشت امتحان — مات گردد در زمان گر گویدش شاه شاه

وچون شاه در کش افتاد باید از این سه کار یکی را بعمل آورد اول زدن مهره

که بشاه کش کرده دویم بستن جلو شاه که در کش است محال است سیم

[illegible]

حرکت دادن شاه و اگر هیچیک از این سه مقدور نشد در این صورت آنرا

شهمات گویند چنانچه حکیم خاقانی گفته است در صفت ایوان مداین کسری

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه — زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان

نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهان را — پیلان شب و روزش کشته به پی دوران

ای بس شه پیل افکن کافکنده به شه پیلی — شطرنجی تقدیرش در ماتگه فرمان

و این قطعه اشارتست بحکایت نعمان بن منذر ملک عرب که کسری

شاهنشاه عجم او را در پای پیل انداخت و هلاک نمود خواجه حافظ شیرازی فرموده

از چون تو پیاده عجب نیست — ای کرده برخ هزار شه مات

و نیز آنرا شاهمات گویند حکیم عسجدی مروزی فرماید

کردار خویش را علم معجزات کرد — تا شاه خسروان سفر سومنات کرد

شطرنج ملک باخت بچندین هزار شاه — هر شاه را بلعب دگر شاهمات کرد

[illegible]

وهم انوری گوید

شاهمات عنا شدم که نکرد — یک پیاده عنایتش فرزین

و نیز آنرا مات گویند چنانچه هدایت الله باشی فرموده است

اندر این شطرنج رنج و نرد درد — هر که بنود مات ششدر او ست مرد

۹ عربان بعد از شهمات شدن حریف با خصم را گویند فلان تم علیه

الدست یعنی مات شد استاد المتأخرین و افضل اهل زمانه حاجی

رازی که بردن نامش در این نامه شایسته رتبت وی نیست فرموده است

یا من نبید فیه قرنان الهم — والشمس حین بدا علیه الدست تم

یقال فلان حسن الدست ای شطرنجی حاذق والدست

الحیلة والخدیعة والتی یکون فیه الغلب فی الشطرنج

یق الدست لی و الدست علی و الدست ایضا الصدر

من البیت

من البیت والمجلس والوسادة والورق والصحرا والکباج دسوت ویطلق الدست ایضا علی خمسة عشر من العدد

ومنه الدسته للحزمة من الملاعق ونحوها ویطلق

علی الدزینه ایضا ۲ و دست در پارسی بمعنی ید و نیز بمعنی قدرت

باشد چنانچه گویند فلان در این کار دستی دارد و نیز نکوبت بازی نرد

و شطرنج و صدر و مسند را گویند شیخ سعدی رحمه الله فرماید

دست در خون عاشقان داری — حاجت تیغ برکشیدن نیست

انوری در مدح وزیر گفته است

زهی دست وزارت از تو دستور — چنان کز پای موسی پایه طور

و مسند و صدر کوچک را نیمدست گویند و آنچه از قول عرب و اصطلاح

الظرایف بیان کردیم تمامت مترادف این الفاظ باشند و نیز بمعنی

[illegible]

قسم وطرز باشد چنانچه مولوی رحمة الله علیه فرماید بیت

من اگر دست زنانم نه ازاین دست زنانم · نه ازاینم نه ازانم من ازان شهر کلانم

ونیز مولانا خواجه حافظ شیرازی بطریق ایهام فرموده

ساقی ار باده ازاین دست بجام اندازد · عارفانرا همه در شرب مدام اندازد

ودست را بر چیز تمام نیز اطلاق کنند مانند اینکه گویند یکدست خانه

یعنی خانه که همه چیز داشته باشد یا یکدست خلعت یعنی از سر تا پای

و همهٔ این معانی که از فارسی و عربی بیان کردیم با اصطلاح اهل

این صنعت که در موقع شهمات استعمال کنند مناسب باشد زیرا

که همهٔ این معانی بمجاز آمده اند و معنی حقیقی جز یکی نیست و در فارسی

گویند فلان در شطرنج بقائم رسید یعنی عاجز شد و حکیم خاقانی است

بر رقعهٔ نظم دری قائم منم در شاعری · با من بقائم عنصری وقت مجاز ار بخشد

وشهمات را انگلیسها بلغت خود نقل کرده گویند

چکمات Checmat

اما هرگاه همه مهره های حریف برچیده و منحصر بشاه فقط گردید گویند لات

یا لوت شده وصحیح آن (رُت) است بمعنی برهنه شیخ عطار فرماید

سر آن کاخها با خاک هموار · زمینی رُت نه در مانده نه دیوار

صاحب فرهنگ ناصری گوید لخت بمعنی برهنه است و مخفف آن لت باشد

وچون لام با را تبدیل گردد رُت شود وظن غالب بر آنست که لوط که نام

پیغمبر است معرب آن باشد و ازاین است که شاه شطرنج را بعد از آنکه

تنها ماند لوط گویند و من گویم هم ازاین است که مرغ را بعد از کشتن و برکندن

موی (ابرُوت) گویند یعنی در آب برهنه شده است و اینحالت را اعراب

عربی گویند که بمعنی عریان و برهنه باشد و در این مورد گویند صاقا

عربا · حکیم لامعی جرجانی فرموده است

شطرنج خویش دیدی رقعه همه زنطع · نه هشتها بماند بجا و نه چهارها

رخ برعری نهاده حریف و باسب و پیل · بر شه گرفته تنگ ره و رهگذارها

حرب و رسوم حرب اگرچه قمار نیست · نوعیست چون بنگری آن از قمارها

ظهیرالدین فاریابی گوید

آسمان چون زمین مجلس شاه · جلوه گاه جمال حورالعین

یا بکردار رقعهٔ شطرنج · روی در روی کرده تاج معین

راست چون پیش شاه رخ بعری · پیش تیر شهاب دیو لعین

نسر طایر بعینها گفتی · که پیاده است بندگی فرزین

حکیم انوری ابیوردی گوید

از محاق قضا برون شد ماه · وز عری خطر برآمد شاه

ونیز انوری فرماید

رخ دو تو کرده است عزمم در هجات · کشمت گر بر نخیزی از عری

ونیز هم او گوید

همیشه تا که نباشد مسیر اسب چو رخ · چنان که جا نبود رفتن پیاده چو شاه

ز پیل حادثه شهمات باد عمر عدوت · ببازی فلکی از عرای باد فراه

دیگر از آلات رقعهٔ شطرنج وزیر است که آنرا فرزین و فرزان نیز گویند

و او هر گونه حرکت تواند کرد جز حرکت اسب ولی حریف بدون اخبار در کشتن

وزیر اجازه ندارد و بایستی گوید که (وزیر در مورد خطر است)

و دیگر فیل و آن چندانکه راه یابد مورب حرکت تواند کرد چنانچه فیلی که در خانهٔ

سیاه است در خانهٔ سفید نتواند رفت و همچنین است فیل سفید که در

خانهٔ سیاه راه ندارد چنانچه مولوی فرماید در قصهٔ شبان

کام پای مردم شوریده خود   هم زکام دیگران پیدا بود

یکقدم چون رخ زبالا تا نشیب   یکقدم چون پیل رفته بوریب

دیگر اسب و انرا حرکتی مخصوص باشد براینکونه که از خانهٔ که نشسته است

باید دو خانهٔ عمودی را واگذاشته در چپ یا راست بخانهٔ افقی در نشیند یا

برعکس از افقی برخاسته بعمودی مایل شود و در وقت حرکت از بالای سوار

و پیاده بر جهد بر این صورت

خانهٔ اسب   خانهٔ اسب

من گویم در قصیدهٔ اشارت بحرکت اسب

فلک کجرو بسان پیل شطرنج   شهب تازنده چون اسبان اشهب

یکی چون اسب راهش از چپ و راست   یکی چون پیل رفتارش مورب

قاعدهٔ

اگر خواهی اسب را در تمام شصت و چهار خانهٔ شطرنج بدون تکرار حرکت دهی

این ابیات را تذکره خاطر دار که جز با این قاعده نا ممکن است و مکرر خواهد شد

با اج بد از خ هز زح حوزد   حب واد بجلد ووه هج جب

بج اه بز دح وزخ زوحد زب   ها وج هد جود دهب زاج و

حانج هد وو هج زنحه ود   هوزه حزوح دزیح اوجزع

اح بوده بدا ب جاد ج جد اد   بج دا یب دنس فی کلها یقع

و تا صورت این حرکت را از قرار مرموزات مزبوره محض ایضاح در جدولی

نقش کرده بمرهٔ از انرا احساب هندسی در خانها گذارده ایم که بهمان ترتیب حرکت کند

8	7	6	5	4	3	2	1	
۲۴	۷	۴۸	۴۱	۲۲	۵	۵۰	۵۳	8
۴۷	۴۲	۲۳	۶	۴۹	۵۲	۲۱	۴	7
۸	۲۵	۴۰	۴۵	۱۴	۳۱	۵۴	۵۱	6
۴۳	۴۶	۱۵	۳۰	۵۵	۶۰	۳	۲۰	5
۲۶	۹	۴۴	۳۹	۳۲	۱۳	۵۶	۶۱	4
۳۵	۳۸	۲۹	۱۶	۵۹	۶۲	۱۹	۲	3
۱۰	۲۷	۳۶	۳۳	۱۲	۱۷	۶۴	۵۷	2
۳۷	۳۴	۱۱	۲۸	۶۳	۵۸	۱	۱۸	1

دیگر رخ — بعضی این آلت را بمناسبت اسم که نام یکی از طیور است

بصورت مرغ سازند و بعضی بملاحظهٔ اینکه در چهار ضلع عرصه واقع میشود

و هم شاه در آنجا متحصن میشود انرا بصورت برج طراز داده رایتی

بران نصب کنند علی ای حال حرکت از هر طرف تا بجائی که راه دارد

راست

راست باشد خواه بخطوط افقیه حرکت کند و خواه بخطوط عمودیه

سری رفاء موصلی گوید

وفتیة زهر الآداب بینهم   ابهی و انضر من زهر الریاحین

راحوا الی الراح مشی الرخ و انصرفوا   والراح یمشی بهم مشی الفرازین

و رخ در پارسی دو معنی دیگر دارد یکی چهره و رخسار دیگر عنان اسب

عنصری گوید

شطرنج کمال را تو شاهی با رخ   مر اسب جمال را رکابی با رخ

و رخ شطرنج را بانکلیسی (کستل) Kastel گویند و بفرانسه (تور) La tour

و این مصدق قولیست که رخ را قلعه شمارند زیرا که بلغت انکلیسی کستل قلعهٔ را گویند

دیگر پیاده — و از آنرا زبان تعریب کرده بیدق خوانند و فرس قدیم

بنا بر عادت و قاعدهٔ خود که بعد از حرف علت دال مهمله را ذال معجمه میخوانند

آنرا (پیاده) میگفتند و (ملا دو پیاده) مردی بود از ندمای

ملک هندوستان که در شطرنج با دو پیاده حریفان را مات میکرده

حرکت پیاده چنانستکه چون رخ در یکخانه برود و چون فیل از یکخانه بزند

اما بازگشت ندارد و هرگاه عرصه را بپایان برد فرزین گردد چنانچه شیخ

سعدی در گلستان فرماید   یا للعجب پیادهٔ عاج چون عرصهٔ شطرنجرا

بسر برد فرزین گردد   انوری گوید   باش تا این پیادهٔ فلکی

بر بساط بقا شود فرزین   و هم یکی از شعرای عرب راست

وَاِذَا تفرزنت البیادق کلها   فالشان ان یتبید الفرزان

دیگری گوید

بنی اجتهد فی اقتناء العلوم   تنل باجتناء ثمار المنی

الم تر فی رقعة بیدقا   اذا جد فی سیره فرزنا

و هم دیگری گفته

ستافر تجد عوضا عما تفارقه   ولا تکن لفراق الالف محزانا

اما تری بیدق الشطرنج مستقلا   بین البیادق یمضی صار فرزانا

و مراد از فرزین شدن آنست که آن پیاده بعد از این که عرصه را بپایان برد

او را بردارند و یکی از سوارهای کشته را بر جای او بنهند و پیادهٔ فرزین شده را

(بند) گویند و این اسم را دو مناسبت باشد یکی اینکه بند بعربی ده هزار لشکرا

گویند و پیادهٔ مزبور از کمال جلادت و رشادت خود را از درجهٔ سربازی برتبهٔ

امیر تومانی رسانیده   و دیگر بند علم و رایت را گویند که بنهایت

بزرگ باشد ابو تمام طائی در مدح ابو سعید یوسف بن محمد الثغری گوید

فتی لا یستظل غداة حرب   الی غیر الاسنة والبنود

و هم من گویم که امیری باشم

عزمهم قبل لقاء الجیش خفاق البنود   سیفه البتار فی الهیجا کانیاب الاسود

و این مشابهت از آنست که این پیاده صاحب رایت شده و منصب یافته

یا لوای شهرت و سعادت برافراخته و دیگر حیله و مکر را بفارسی و عربی

بند گویند میتوان گفت که این بیدق با نیروی مکر و افسون و قوت تدبیر و

حیل خود را از دشمن رهانیده و بمأمن رسیده است   دیگر

فنی از فنون مصارعت و کشتی گیریست و مناسبت این هم معلوم است

و این معنی پارسی باشد و بند معانی بسیار دارد که بعضی از آنها پارسی و

برخی عربی و پارهٔ متروکند ولی این چند معنی را مناسب این تسمیه دیده و

یافته اند و چون مقام حرکت شاه حریف را زایل نمود و آنرا در خانه نگهداشت

اگر با فرزین بوده است گویند (شاه را فرزین بند کرد) و اگر فیل بوده است

(فیل بند) گویند و اگر با رخ بوده (رخ بند کرد) و بند در اینجا بمعنی قید و زنجیر و سد باشد

چنانچه معروف شعر مولوی فرماید

ای برین شطرنج بهر یاد را   مات کرده صد هزار استاد را

ای فرزین بندهای مشکلت   سوخته جانها سیه گشته دلت

انوری گوید

تا که بر نطع دهر در بازیست   رخ بهرام و اسب مهر اسفند

باد فرزین عمر و جاهت را   از پیاده دوام فرزین بند

و پیاده که قبل از کشتن سواران بالا رود هیچ نتواند کرد مگر حرکت

شاه که از اطراف خود در یکخانه زدن تواند ولی از آن پس که صاحب منصب

گشته شد بر جای او نشستن کند و مقام در فرزین کردن بیدق مخیر است

که او را در عوض هر یک از مقتولان نصب کند

حکایت دقتی دو تن از معاصرانم بدین بازی مشغول بودند یکی از آنها دیگر

حریف را با چند سوار دیگر بر گرفت و آن بیچاره بهزاران زحمت و فکر
بیدق را براند تا فرزین شد و همیخواست که آنرا وزیر کند اما طرف
مقابل میگفت چون پیاده مزبور از خانهٔ رخ بالا رفته بایستی بجای
رخ بنشیند عاقبت کار از احتجاج بستیز و لجاج انجامید و داوری
نزد من آوردند من با حریف معارض گفتم اگر بیدق از خانهٔ شاه
بالا رود شاه خواهد شد گفت نی گفتم پس حریف مختار است

تذکره

ابوبکر صولی گوید — از تصرفات من در شطرنج مرقع این است
که پیاده در حرکت اول دو خانه حرکت کند و نیز در خانهٔ آخر از بالای
مهره جستن کند و پیاده که در جلو شاه است از مقابل وی نیز چون رخ تا دو
خانه حرکت کند و چون فیل تا یکخانه برود و در حرکت مورب بازگشت

تیز تواند کرد اما در بازی دیگر نه در همان بازی

فائده

مهره که در جلو پادشاه حاجب خصم باشد بطوریکه اگر او را حرکت دهند شاه
در کش افتد البته حرکت آن جایز نیست و چنان مهره را بفارسی (پاسبان)
و (گشاید) و بعربی (بواب) و (حاجب) و بترکی (چپز) و (هراول)
گویند و هراول — همان قراول است
و گاه باشد که شاه بدون اینکه مات شود مسلوب الحرکه گردد و جنبیدن
نتواند نمود آنرا بفارسی (فغواره) گویند و این کلمه مرکب است از (فغ) بروزن
مغ که بمعنی بت و مجسمه باشد و (واره) که بمعنی شبه و همانند است و فغواره
کسی را گویند که از حیرت و دهشت مانند مجسمه و صور مصنوعه بی حس و حرکت
باشد چنانچه شاعر گوید   ای کرده جهانی بجفا فغواره

تا روی تو دیدم شده ام فغواره)
و بفرانسه و انگلیسی (آنمبل) و انمبل گویند یعنی بیحرکت Anmobil

فائدهٔ اخری چند قاعده در شطرنج جاریست که شخص ماهر بایستی
با استاد یا شاگرد یا مغرور بازیردست بازی کند (چون اسب و رخ نهادن)
(و رخ و فرزین نهادن) و آن چنانست که استاد ماهر بواسطهٔ غروری که
دارد اسب و فرزین یا رخ و فرزین را بحریف خود بطرح تفویض نماید و با
این همه غالب آید   انوری گوید

صاحبا رای رفیعت که بمعیار خرد   هست پیوسته زمیزان خرد حادثه سنج
پیش شطرنجی تقدیر چو بر نطع امور   از پی نظم جهان کرد بساط شطرنج
چرخ را اسب و رخی طرح دهد در تدبیر   فتنه را برد ز شهمات نشاند بر رنج
باز چون دست بشطرنج تفرج یازی   ای ز دست تو طمع رقص کنان بر سر گنج

شاه شطرنج که در وقت ضرورت شده است   بارها خانهٔ فرزین و پیاده بسپنج
چون به بیند که ترا دست بود بر سر او   هم در آن معرکه بر پیل زند نوبت پنج

و نیز هم او گوید در طلب شراب

ای رخ و فرزین نهاده چرخ را در حل و عقد   جز تو کس را اطلاعی نیست بر اسرار او
چون رخ شطرنج پیش خدمت آمد انوری   می دهش چندانکه چون فرزین شود رفتار او

وله ایضا

فرزین بنهی بعرصه رستم را   آنجا که بلعب اسب کین تو زنی
صد شه به پیادهٔ براندازد   آنرا که تو بازیی در آموزی

وله ایضا

رخ و اسبی بنهد روز رخ انکس را   کز مه یکشبه هر مه رخ شطرنج کند

فائدهٔ اخری

بایددانست که پادشاه بدون ظهیر و پشتیبان در خانهٔ شاه حریف داخل

نتواند شد حکایت فیلسوفیکه مخترع این لعب است در پاداش

این اختراع از ملک هندوستان حبهٔ گندم خواست که در خانه های

شصت و چهارگانه بتضعیف بوی اعطا کرد ملک مسئول حکیم را مختصر شمرد

تحقیر یا ملامت بر شمرد تا آنگاه که بنا بر محاسبه شد تصور کردند

که اگر انبارهای گندم دنیا را بدو تسلیم کنند کفایت این کار نتواند کرد

دیگر باره ملک اورا بخواند و بر سر و رویش بوسه زد و با وی از در عذر

برآمد ۲ حکیم خاقانی فرماید در این معنی

زآبنوس شب و روز آمده بر رقعهٔ دهر دو سپه کالت شطرنجی سودا پسند

لعب دهر است چو تضعیف حساب شطرنج گر چه پایان طلبندش نه همانا بینند X

قسم دیگر شطرنج نشر دهی

از مخترعات صولیست که برای خلیفهٔ عباسی وضع نمود و در هر طرف دو شتر

ترتیب داد و رقیبان ابو بکر از روی ظرافت آنرا به (اشتر اشتر) کرده

کشید (زاد فی الشطرنج بغلة وفی الطنبور نغمة) واز آنروز

این سخن در امثال مولدین بعضی آنرا (دبابه) نام نهاده اند و دبابه

آلتیست که مردمان جنگی در هنگام گرفتن قلعهٔ باغی بوساطت آن از زحمت

خصم آسوده باشند و در زیران سکن کنند و آنرا (دراجه) نیز گویند و

بپارسی متعارف (سنکر) است و سنکر بالیست لغت ترکی باشد

مخفی نماناد که سنکر آلت جنگ نیست بلکه موضعیست که مامن مبارزان باشد

وانیکه ما در این رساله آنرا آلت یاد کردیم از آنست که مؤلف (قطر المحیط)

در مادهٔ (دبب) مینویسد (الدبابة التی تتخذ فی الحصار) و در مادهٔ

(درج) میگوید (الدراجة (الدبابة) تعمل لحرب الحصار تدخل

تحتها الرجال ج دراجات وبعضی آلت مزبور را (قبره) نامیده

اند و بیخبران چنان پندارند که مقصود از قبره مرغ معروفست که آنرا قنبره

نیز خوانده اند و کنیت نر آن ابو صابر و ابو الهیثم است و ماده آنرا

ام العلل گویند اگرچه ابو نصر فراهی و بعضی دیگر از متتبعان که بیکدیگر اقتدا

ورزنده اند اورا به ابو الملیح مکنی دانسته ولی قول دمیری در حیوة

الحیوان صحیح تر است که ابو الملیح را کنیت (صفر) چرغ) دانسته

و در قبره از ان یادی نموده است وآنرا بفارسی (چکاو) ونیز (چکاوه) و

(چکاوک) گویند و اشخاصی که از این معنی بیخبرند گمان برند که قبره را که بمعنی

مرغ مزبور است در مقابل رخ وضع کرده اند و حال اینکه نه چنین است بلکه

قبره بمعنی توپست و حقیقت آنرا بیان خواهیم نمود بدانکه قبره و قنبله

معرب (خمپاره) است فی اللغة القنبلة کرة مجوفة یحشی

باروطا

باروطا وقطع من حدید یرمی بها من المدفع والبعض

یسمونها القنبرة ج قنابل وقنابره مؤلف گوید از این

تعبیر چنان معلوم است که قبره یا قنبله خمپاره ایست که مجوف باشد وشکم

آنرا از باروت و گلولهٔ سرب و آهن انباشته آنرا در جوف توپ گذارند

وچون بیرون آید در مسافت معینی که درجهٔ آنرا قیاس برگرفته اند مشتعل گردد

وخانه ها را فرو کوبد و نیز قساره قسمی از توپ را گویند

بمصداق الکلام یجر الکلام بایست شرحی در بیان

تاریخ ایجاد توپ و باروت نگارش دهیم که مطالعه کنندگان این نسخه

بر ما اعتراض نمایند که در عصر بنی عباس و زمان ابو بکر صولی خمپاره و توپ

کجا بوده تا قبره را نمونهٔ آن وضع کنند

فائدهٔ تاریخیه بدانکه باروط معرب باروت از مخترعات

مردم چین است که در آغاز قرن اوّل میلادی ظاهر شده و شنیده‌ایم
که عرب در سنهٔ ۹۰ مسیحی در هنگام محاصرهٔ مکّه آنرا استعمال نموده‌اند
ولی اصح آنست که در زمان خلافت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
در سنهٔ ۴۰ هجری اختراع یافته و شیوع استعمال آن در سنهٔ ۸۵ هجری بود
که در ممالک آسیا همه جا معروف و معلوم افتاد امّا بنقطهٔ اروپا
سرایت نموده بود تا در سنهٔ ۱۲۵۷ میلادی (هوووزیر باکون) که
از علمای قرن سیزدهم محسوب میشد آنرا از شورهٔ خاک استنباط نمود
و اهل اروپا در این کار اجتهاد ورزیدند تا تکمیل این صنعت بدست ابهی
از هوشمندان مملکت المانستان در سنهٔ ۱۳۳۰ مسیحی ظهور یافت
امّا توپ آنرا بعربی مدفع گویند کما فی منتهی الأرب و این اسم از
موضوعات قدماست که در کتب نقل کرده‌اند زیرا که معولات مولّدین هرچند

در کمال شهرت باشد در قوانین لغت عرب نام آن برده نخواهد شد
مانند (مُکحُلَه) که بعربی نام تفنگ باشد و در کتب لغات عرب
مسطور نیست امّا مورّخین همین اسم آنرا ذکر کرده‌اند و مکحله اصلاً
بمعنی سرمه‌دانست و چون بواسطهٔ میل و دارو ریختن با تفنگ شباهتی
دارد اینرا نیز مکحله خوانده‌اند گویند اختراع این آلت که امروز
معروف بتوپ است بدواً از جماعتی مردم (فلورنسا) بوده
که در جزو توابع (ایطالیا) محسوبست و این صنعت در سنهٔ ۱۳۵۰ میلادی
بظهور پیوست و اوّل کسی که آنرا استعمال نمود و بدستیاری آن با دشمن
محاربه کرد (ادوارد) سیم پادشاه انگلستان بود که در موقع (کریسی)
در سنهٔ ۱۳۴۶ میلادی جنگ کرد و توپی که در آن جنگ ساخته بود دهانش
فراخ بود در رفته رفته تنگ میشد چنانکه از بیرون مخروطی الشکل بمشاهده میرسید

امّا از قراری که (حکیم اسدی) که استاد فردوسی بوده است
در گرشاسبنامه بنظم آورده است اختراع این صنعت از مردم قبل از میلاد
بوده و (نریمان) در دامنهٔ کوه (سپند) در سیستان با (توپ)
هلاک کرده‌اند چنانچه فرماید

یکی دیگ مِنجر در آن قلعه بود   که تیرش بُد از سنگ صد من فزود
بداروگران رعد آسا شدند   همه روز تا شب بجنگ اندر شدند
از آن برج آن سنگ آمد رها   وزان آتش و دود چون اژدها
بهر گوشه عرّاده بر ساختند   همی دیگ رخشنده انداختند

و آنرا قدمای پارس دیگ و (دیگ رخشنده) میگفتند و نیز (کشکنجیر)
و (کوشک انجیر) میگفتند یعنی قلعه سوراخ کن چو کوشک بمعنی قصر و کاخ است
و عرب آنرا تعریب کرده (جوسق) و فرانسه‌ها بزبان خود برده (کیسک)

گویند انجیر نیز بمعنی سوراخ باشد انوری گفته است بیت
نه منجنیق رسد بر سرش نه کشکنجیر   نه تیر چرخ و نه سامان بر شدن بوهق
امّا تیر چرخ چیزی باشد مانند تیر هوائی که از آهن سازند و درون آن را
از باروت انباشته و آتش زده رها کنند بهر که برخورد آنرا هلاک کند
گویا همان خمپاره یا شبیه آن باشد و (وهق) کمندیست که آدمی و
حیوانرا بدان اسیر کنند و نیز کمندیست که بتوسّط آن بر بالای قلاع
صعود نمایند دیگر شمالی دهستانی گوید بیت
چنان شود سوی دشمن شهاب کینهٔ او   که تیر تاب گرفته جهد ز کشکنجیر
مؤلّف گوید — آنچه از تتبّع کتب و تألیفات قدماء مورّخین مشهود
میشود این است که کشکنجیر ستونی بلند بوده در نهایت سنگینی و استحکام
که بر سر آن پیکان و رمحی در نهایت ضخامت و قطر بوده و آنرا بر عرّاده‌ها

نصب کرده قلعهٔ یاغی را افشاران خراب میکردند در کتاب درر

التیجان از مؤلفات مرحوم اعتماد السلطنه در تاریخ بنی اشکان

مرقوم داشته اند مسطور است که سلاطین این سلسله از جملهٔ آلات حرب ایشان

کشکنجیر بوده و در مجلد دوم همان کتاب مرقوم است که تا چمن سلطانیه

نیز این اسباب همراه یکی از ملوک این طایفه بود ولی از شعر شمالی

دهستانی همان معنی توپ استنباط میشود

امّا تیر چرخ هم از مطالعهٔ کتب فرهنگ پارسی که اشخاص متعدده

بتألیف آنها پرداخته و شواهد آورده اند استنباط کردیم که تیر بمعنی گلوله

باشد چنانچه گوئیم یک تیر تفنگ خالی کرد و یک تیر توپ انداخت و چرخ

نیز بمعنی عراده بود و مراد از تیر چرخ همان توپ و دیگ خشنده بود چنانچه

قدما توپچی را (چرخدار) میگفتند حکیم اسدی فرماید

زشه برج حصار را چرخ داری | ملک را دید در میدان برابر
زآتش چرخ را پر کرد و بشتافت | که آتش بیند او پاداش کیفر
بزد بر بارهٔ برگستوان وار | خدنگی راست و برگستوان در
ز زخم تیر تا پای خداوند | بدستی ماند ده بدیا نیز کمتر

درهرحال باید گفت اینها هم از افکار قدما بوده و بواسطهٔ انقلابات

ازمنه فراموش شده و از میان رفته ثانیا در سنهٔ ۱۳۴۶ مسیحی موافق سنهٔ ۷۶۲

متأخرین یا باقوت فکر یا از نسخت قدما استنباط کرده اند و نعم الفضل للمتقدم

امّا حرکت دبابه

سه خانهٔ عمودی و یک خانهٔ افقی حرکت کند یا بر عکس بر این صورت

که مشهود افتد

خانهٔ دبابه | خانهٔ دبابه

دبابه

و بعضی بجای آن آهو گذارند و این تصرف در عصر یکی از سلاجقهٔ شام شایع

شد و حرکت آهو بر ضد پیاده است که یکخانه مورب برود و یک خانه

بزند و هم اجازت بازگشتن داشته باشد و در هر صورت با اینکه آهو از

دبابه بهتر و خوبتر است مع ذلک واضع و مخترع آن معلوم نشده است

و در این بازی از هر طرف ده خانه بر صفحه مشهود افتد که حاصل ضرب

آن در یکدیگر صد است و در هر چهار گوشهٔ آن چهار حصن باشد که شاه

در آنها متحصن گردد و سواران را بمحافظت خود بر گمارد و در آن هنگام

بآسانی مات نشود مگر اینکه حریف راه حصن را بر او مسدود کند

یا تمام سوارهای او را بر گیرد و او را رخ نماید

و در این بازی هر دو شاه با هم روبرو باشند و هر دو وزیر در مقابل

یکدیگر باشند و هم در این بازی بیدق فرزین نشود و هر دو دبابه در خانهٔ

یکدیگر نشینند بر این صورت که مرقوم افتاد

بتحقیق شیخ محمود آملی در نفایس الفنون مینگارد که شطرنج

کبیر دوازده خانه دارد و دران ذزّافه و شتر باشد و مراکان

تصویر رقعهٔ شطرنج کبیر

رخ	اسب	فیل	دبابه	شاه	وزیر	دبابه	فیل	اسب	رخ
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
رخ	اسب	فیل	دبابه	شاه	وزیر	دبابه	فیل	اسب	رخ

اینست که مشارالیه این مسئله را بگمان و قیاس نگارش داده و نمیدانسته

که چه

که شتر همان دبابهٔ ابوبکر صولیست که پارسیان آنرا شتر خوانده اند
همانا مطلبی که مؤید قول شیخ محمود باشد این است که صاحب برهان
قاطع در شرح لغت (شترگاو) نوشته است که جانوری است
آنرا بعربی (ذزّافه) گویند و پوستش مانند پوست پلنگ پرخط و خال
میباشد و ازاین جهت اورا (شترگاو پلنگ) میگویند و در ولایت نوبه
بهم میرسد و نام یکی از مهره های شطرنج کبیر هم میباشد
و ذزّافه همان آهواست که بعضی بجای شتر نهند در هر حال بیخبر بوده
(چه داند انگه اشتر میچراند) این بنده در منقولات از صولی و ابوحفص و
عبدالله ابن المعتز و کتب و مجموعات متأخرین چندانکه رجوع کردم و از
اُدبای عرب و عجم و دانشمندان ترک و دیلم و متتبعان فرنگی و یونانی و
هنرمندان گبر و هند و چندانکه سؤال کردم از شطرنج کبیر چیزی بدست نیاید

که در وقتی بوده است یا کنون باشد

(قسم دیگر شطرنجیست که آنرا با کعبتین بازی کنند)

این نیز شصت و چهار خانه باشد امّا چهار خانه در عرض و شانزده خانه در
طول واقع شده هر دو رخ در دو زاویه مسکن گیرند و شاه و وزیر در
میانهٔ آن هر دو بنشینند امّا وزیر در سمت یسار شاه باشد و از طرفی
در سمت یمین هر دو اسب در جلو شاه و وزیر باشند و هر دو فیل در جلو
اسبها بنشینند آنگاه یک صف را خالی گذارند و پیاده کانرا در صف
دیگر در دو ره متوالی جای دهند و آنان مانند طلایه باشند از برای سواران
و درین بازی بیدق فرزین نشود براین

صورت

رخ	وزیر	شاه	رخ
	اسب	اسب	
	فیل	فیل	
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
پیاده	پیاده	پیاده	پیاده
	فیل	فیل	
	اسب	اسب	
رخ	وزیر	شاه	رخ

ولعب این بازی با حکم کعبتان باشد براین هنجار که یکمرتبه تا سه را بجز یف

دیدتا میندازد ویکنوبت خود این کار کند و در هر کرّت اگر آ باشد پیاده

براند و اگر ۲ باشد رخ و اگر ۳ آمد اسب و اگر ۴ فیل و ۵ وزیر و ۶ شاه

حرکت دهد و اینگونه بازی با یک تاس بوده صبوحی کوید که چون یک کعبرا

بادست بسهولت توان کرفت من این بازی را با دو کعب قرار دادم و در

هر نوبت حریف دو بازی کند

(قسم دیکر از اقسام شطرنج که آنرا معلقی نیز کویند)

و وجه تسمیه آن بمعلقی آنست که آلات لعب این بازی همیشه بحالت چرخ زدن

و دوران میباشند و این بازی را نطعی است مدوّر محتوی بر شصت و چهار خانه

بعلاوه یک خانه که در وسط است یعنی در مرکز حقیقی این نطع واقع شده

و آنخانهٔ وسط در حکم حصاری محکم است که اگر شاه تواند خود را بدانجا برساند

هرگز بسهولت مات نخواهد شد و در این بازی چون پره‌ها و صفوف سواران

ازهم دو

از هر دو سو متصل بیکدیکر بود از این در آلت دو خانه که در اوّل صنعت

حق معارضه و کشتار ندارند مکر شاه را توانند در هنکام فرصت کشش

کویند ولی هرکاه مهرهٔ از این دو خانه حرکت کرد و ثانیاً در آنخانه وارد

شد در وقت فرصت زدن آن جایز است و این دو خانه را خانهٔ (حریم)

کویند و خانهٔ (راحت) کویند امّا خانهٔ حریم خانه ایست که پیادکان از برای

یکدیکر را نزنند همچنانکه از کوشه توانند زد و پیاده بعد از کشتار یکخانه مراجعت

تواند کرد ولی قبل از غلبه بر خصم این کار نتواند و زدن و برکشتن او یکبازی

محسوب خواهد شد و این حکم چنانست که پیاده را مطلقا حق بازکشت

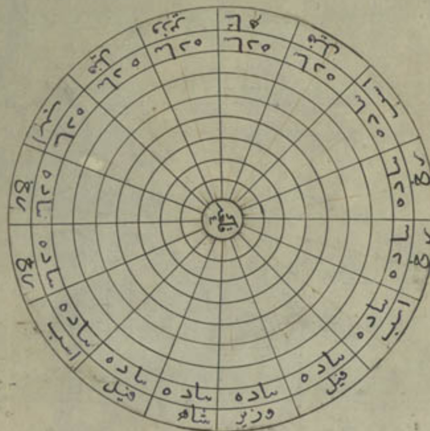
باشد امّا بدون شدن و رفتن زیرا که اگر حرکت کرد و خواست برکردد در بازی

دیکر این کار نتواند نه در همان کرّت برخلاف موقعی که بر خصمی غالب شده

و بعد از کشتن آهنک فرار دارد مانند مجاهدی که بجنک و کریز و فرار و ستیز

مشغول است بیت ولکن الفرار الیوم عار علی الفتی اذا عرف منه الشجاعة فی الامس و با اینهمه هیچوقت در این بازی پیاده فرزین نکنند

صورت این نطع از اینقرار است



و بجز این اقسام که بیان کردیم چند قسم دیکر در نسخ متعدده مشاهده شد

که آنها را نیز شطرنج نام نهاده بودند ولی چون

از هیچ جهت با شطرنج مشابهتی نداشتند

از ذکر آنها احتراز کردیم و بهمین چند

قسم اکتفا ورزیدیم ۵





فهرست مطالب و در صفحات و حواشی این کتاب مندرج است از قرار یکه در نمره و ضمن صفحات در ذیل که نوشته شده است

بقیه فهرست مطالب که در این مجموعه ثبت است از قرار صفحه سابقه

تحریر فی ۲۷ شهر ... ۱۳۱۴ ...

۱۲۴

۱۲۴ / ۵۱

شرح مشکلات [illegible]

